

محمد ولی آریا

24.06.2012

در دادگاه مردم

سال قبل در خلال نشرات وزین کابل ناتھ، گفتمان و خوشه؛ بحثی تحت عنوان «کودتا های نام نهاد» به قلم نویسنده و مؤرخ آگاه و بیدار، آقای نصیر مهرینوارائے مدارک مستند از طرف آقای داود ملکیار، مطرح شد.

این بحث و اسناد مبین آن بود که با وجود قرار داشتن ملت افغانستان در میان دو آسیاب سنگ استعمار کبیر و صغیر شرق و غرب؛ و با وجود یک رنج و درد از دست عمال چپ و راست دستوری آن، ملت ما را خورد و متلاشی کرده است؛ اما وجدانش هنوز بیدار است.

گواهی شخصیت های آزاده و نتیجه گیری های کودتای نام نهاد، بر ملا نمود که ابتذال سیاسی و اجتماعی را که بد خواهان و دشمنان بر تمام ابعاد حیات ملت ما پراکنده اند، هیچوقت کار ساز نخواهد بود.

بلی یک بار دیگر به اثبات رسید که حقیقت پنهان نمی ماند. هستند کسانی که جوهر انسانی خود را در دفاع از حق و حقیقت، با مشقت حفظ کرده اند.

بنابر آن تلاش های آقای نصیر مهرین و دوستان، در طرح و بررسی حوادث و وقایع پیرامون شهادت محمد هاشم میوندوال و عده دیگری از فرزندان پاک نهادین ملت، در خور سپاس فراوان است.

در نوشته ای که می خوانید، مطمح نظر ما صحبتی است پیرامون یک تلاش ناکام، زیر عنوان «خودکشی و یا قتل؟ اسرار مرگ محمد هاشم میوندوال» ظاهراً نوشته صمد ازهر، همان

شخصی که در این ضایعه دل خراش ملی، دستی مستقیم داشت. این شخص خایف، اکنون با استفاده از جو پر آشوب و متلاطم سیاسی مسلط بر کشور، می‌خواهد با سیاه نامه دیگری بر سیاه کاری های پیش آهنگان جنایات دلخراش ملی، پرده دریده دیگری بیندازد.

صمد از هر و شرکا که به زعم خویش، مطمئن از عدم امکان بازخواست و فقدان یک محاکمه عادلانه ملی در مقطع کنونی هستند، می‌پندارند که در نتیجه آتشی که چهل سال قبل بر خرمن هستی ملت مظلوم افغانستان زدند و هر بار با کودتائی، هیزم نوی بر آن ریختند، چنان فضای حیات سیاسی و اجتماعی و حقوقی این ملت را دود اندود ساخته اند، که کسی نخواهد نتوانست چهره های عاملین آن توطئه شوم و آتش سوزی ملی را از لابلای دود و غبار آن به روشنی ببیند.

اما بیدار دلانی با وجدان و ملت معصوم و هوشیار افغانستان با آنکه از آن آتش مهیب، دل سوخته و از دود آن اشک ریزان اند، اما بصیرت خویش را نه باخته اند و به کشف و افشای آغاز گران مصیبت های ملی، آستین بالا زده اند و چنان که هویدا است دیگران را پا نمی‌نشینند.

اما تلاش ناکام از هر و شرکا نه تنها به خاطر دفاع از خویشتن در اشتراک در یک عملیه نا مشروع و ضد حقوقی و ضد انسانی است. نه تنها در یک دفاعیه سرسام از خویش، در صدد القاء و تلقین اهداف مزورانه دیگری است، نه تنها جنایات متحدانه مشترک عاملین چند بعدی را که هر کدام اهداف و دستاتیر خاص خود را داشتند، می‌خواهد پرده پوشی کند؛ بلکه اکنون صمد از هر می‌خواهد آن وحدت شوم را دوباره تقسیم کند و از آن میان پای خود و شرکا و حامیان بیرونی اش را بیرون بکشد و دست خونین آنها را با آبی که اصلاً وجود نداشته، بشوید.

از این سیاه نامه بوی یک طرح دیگر نیز به مشام میرسد و آن این است که، اینها باز دستوری و یا پیامی دریافت کرده اند که شاید در افق های سیاسی افغانستان، ابر های سیاهی که بعد از شبخون های ضد ملی اینها، دیگر فضای کشور را تا کنون ترک نکرده است، آبدستن رعد و برق دیگری شود و این گروه استفاده جو توطئه گر که همیشه در طلب فرصتی بوده اند تا خانه مردم در آتشی بسوزد، آماده استفاده شوند. آرزو دارند

این قدرت پرستان و بیگانه پرستان حرفه ای آرزو دارند برای خویشتن نانی در آن بپزند، که باز چنین بی باک رو در روی مردم ایستاده اند و انگشت تهمت به سوی شهیدان مظلوم بی آوائی گرفته اند که نیم قرن قبل همه را خفه کردند و خود چون جغد های شوم در تاریکها خزیدند تا بقیه آن ستمدیدگان چشم از جهان ببوشند. و حال این

خفاشان شبکرد کودتاچی، سر از سوراخ ها بیرون کرده اند، و با تمسخر به مردم افغانستان درس حقوقی و قضائی و بالاخره افتخار و سر بلندی می‌دهند!!

در این نوشتار ما خواهیم کوشید ، صرف آنچه را صمد ازهر و شرکای پس پرده او به زعم خودشان ماهرانه اما در حقیقت بسیار محقر و برهنه ، سرهم کرده اند و با وصف های میان تهی از مظلومان ، ولی اتهامات نیشدار و پوشیده بر آنها ، با دفاع های بی بنیاد از خویش ، اما حمله بر شخصیت های امتحان داده ملی ، توصیف های نفرت انگیز از خویشان و تنزیل آرمان ها و اهداف بزرگ مردان افغانستان ، اوراقی را در این اواخر سیاه کرده اند ، یک بار دیگر دعوی حق و باطل را در دادگاه مردم بکشانیم . اما باید گفت که این آخر داستان نیست چنانکه اول آن نبوده است .

با معذرت از هموطنان گرامی که ما نمی توانیم بر این سیاه نامه ، کوتاه بنویسیم ، اما خواهیم کوشید آن چه را که آنها در طی مصاحبات متعددی بدان اعتراف کرده اند و بعد حقیرا نه کوشیده اند همه را پس بگیرند ، در نقد و بررسی دوستان دیگر واگذاریم.

"هموطن گرامی : هدف ما نشان دادن فقدان حقیقت و سرسام منطق و کذب شهود و بطلان اسناد در این جنایت ملی است ، ما مکلف به ثبوت بی گناهی شهید میوندوال نیستیم ، زیرا به آن یقین داریم ، مگر آنچه را می خواهیم مبرهن گردانیم ، این است که نشان دهیم چسان دروغ های حقیری بافتند و چه یاهو هائی گفتند، تا بریکی از نفرت انگیز ترین جنایات در تاریخ افغانستان صحه بگذارند."

تقوای نفسی ، سیاسی میوندوال

و

منافقت صمد ازهر:

صمد ازهر، از اول تا آخر سیاه نامهاش، خاطر پریشان از تند نویسی و خشم نویسنده گانی دارد که او را به عناوینی که شایسته آن است خوانده اند. اما مکارانه گندم نمائی و جو فروشی می کند که گویا او حرمت کشته گان استبداد و استعمار را نگه داشته است ، اما در اولین صفحه سیاه نامه خویش ، عکسی را از شهید میوندوال با کاسیگین صدراعظم شوروی به نشر رسانده که جام هائی را به هر مناسبتی که هست ، بلند کرده اند و با این فوتو می خواهد دو تیر نا رسا پرتاب کند ، اول اینکه نشان دهد که شهید میوندوال ، مشروب نوشیده ، تا این شک را القأ نماید که آن مشروب الکولی است و ثانیاً می خواهد نیت زمامداران شوروی را نسبت به میوندوال مقلوب بنمایاند که آنها نسبت به میوندوال معاندتی نداشته وبا اقدامات کودتاچیان در نابودی وی و سایر

کشته شده گان ناحق ، همونوا نبوده اند ، و یا آنکه میوندوال با زمامداران شوروی نا موافق نبوده است .

نخست قسمت اول این نیرنگ خام را بررسی می کنیم و بخش دوم آنرا در مناسبات زمامداران شوروی با میوندوال تحت عنوان دیگری خواهیم دید .

اگر هدف از هر و شرکا ، صدمه زدن به تقوای نفس شهید میوندوال نیست ، می توانستند دهها فوتوی دیگری از مذاکرات و نشست های میوندوال را منحیث صدراعظم افغانستان با زمامداران شوروی نشر کنند ، بخصوص با ارتباط نزدیکی که صمد از هر با دستگاه شوروی داشت (مراجعه شود به کتاب کی. جی. بی در افغانستان. واسیلی منروخین. مترجم، احم دضیا رهگذر. نام رمزی عضویت صمد از هر برای کی جی بی **فتح** است) برای وی چنین دست رسی به سادگی مقدور بوده و هست .

درمورد بلند کردن جام، همه آگاهان روابط بین المللی و پرتوکول های سیاسی به سادگی میدانند که این یک رسم بسیار معمول دیپلماتیک است که فرستاده ها و یا زمامداران کشورهای مختلف جام هائیرا در محافل و مراسم مختلف بلند می کنند ، اما هیچ ضرور نیست که این جام ها مملو از مشروب الکولی باشند. چنانچه می توان صدها قطعه عکس زمامداران کشورهای اسلامی را که جامی را بلند کرده اند به نمایش گذاشت ، که این جام ها مملو از مشروب غیر الکولی می باشند . و هیچ کس به شمول دیکتاتوران شوروی کسی را وادار به نوشیدن الکول نمی تواند .

اما در مورد شهید میوندوال باید گفت که نه تنها یک سیاستمدار هوشیار و خود دار بود که کسی نمی توانست او را به دام انحرافات ضد سنن ملی بکشانند، بلکه انسانی پاک نفس و متقی بود که بر مبنای ایمان ، لب به الکول نمی زد، چنانچه هیچ کسی در افغانستان و جهان نمی تواند ادعا کند که وی لب به مشروب الکولی زده است .

اکنون بیائید ببینیم که چه کسانی در افغانستان بنام خادم خلق ها ، پرچم افراشتند که میگزاری های جمعی و بی پرده شان در محافل سرداری و اشراف انقلابی، خاطره هائی از عربده کشی های مستانه شان را در خاطره این مردم ثبت کرده است ، که حتی به احساسات و اعتقادات نوکران و چاکران و آشپز ها و قابچی های اطراف شان، این خادمان خلق اعتنائی نداشتند .

ایکاش این مردم دشمنی ، در همین حدود خاتمه می یافت، اما ملت افغانستان شاهد است که این میگزاری های عیان ، تنها به خاطر عیش و مستی شخصی نبود، بلکه از یکطرف وسیله ای بود تا عده ای از جوانان معصوم و محروم را با خلسه وجدان و ایمان ، به بند بکشند ، و از طرف دیگر آنرا منحیت یک وسیله اعتراض بر مقدسات و اخلاق و سنن مردم افغانستان ، به نمایش گذارند ، تا نشان دهند که نو اندیش هستند و با خرافات می ستیزند ، که نتایج آنرا ، این کم

اندیشان که نمی توانستند خرافات را از ارزشها تفکیک کنند ، چشیدند ، و دریغا که از آن عبرتی گرفته باشند .

میوندوال و نا مشروعیت کودتا ها

از هر و شرکا تلاش دارند با جلو و عقب رفتن های لفظی و داستان سرائی های بی جا ، و اشک تمساح ریزی هائی ناوقت و با تردید و تقبیح نابۀ کاران ملی و بین المللی ، از یک طرف ذهنیت هارا از یک سوال اصلی و یک نابۀ هنجاری سیاسی (نامشروعیت کودتا و رژیم های کودتائی) منحرف سازند و از جانب دیگر بار بار تکرار می کنند که جنایات تاریخی حکمرانان افغانستان در گذشته ، مؤجد این ذهنیت ملی شده است ، که هر کسی که دربند زندان حکام تلف شود، مردم او را کشته دست استبداد میدانند که مرگ میوندوال از این امر مستثنی است زیرا او بعد از دل آسها و دل سوزی های صمدازهر و شرکا ، خودش را خفه کرد.

لذا ما نخست به سوال اصلی بر می گردیم که عدم مشروعیت کودتا است ، زیرا ضرورت نداریم چون ازهر و شرکا ، کتابهای اصول حقوق اساسی و حقوق مدنی را برای خواننده گان رو نویس کنیم . ما اسناد و شهود موثقی داریم که همه گواه اند که میوندوال چگونه با اقدامات عجولانه و خشن سیاسی توطئه گران از دست جامعه ربوده شده است.

شهید میوندوال در اثرش زیر عنوان « دموکراسی مترقی » که در جریده مساوات (ناشر افکار حزب مترقی دمکرات افغانستان) در همان زمان به نشر رسیده است . می نویسد :
« دیگر زمان آنکه تحولات اجتماعی توسط یک اقلیت مستشعر به رهبری توده های غیر مستشعر ، صورت بگیرد گذشته است ، اکنون اگر سوال تغیر اوضاع اجتماعی مطرح است ، باید اکثریت مردم شامل آن باشند و با تمام وجود خود آنرا درک کنند و بدانند که چه چیزی مورد برد و باخت است . »

می بینیم که شهید میوندوال حتی رهبری آشکار یک اقلیت را ولو آگاه تر باشد بر توده هائیکه هنوز از کنه طرح و تحول اجتماعی بدرستی مطلع نیستند ، تردید و نفی میکند. که اگر تحولاتی بدین شیوه در گذشته به موفقیت رسیده است ، دیگر چنین شیوه تحول اجتماعی را کهنه و حتی مطرود میدانند که بقای آن به شدت مورد تردید است ، زیرا تاریخ نشان میدهد که نظام هائی که بدین شیوه ، برای مدتی مستقر شده اند و احیاناً حسن نیتی هم داشته اند ، در درازمدت نتوانسته اند حمایت توده هارا در عقب خویش حفظ کنند و به گونه ای مضمحل شده اند .

حال خواننده محترم خود قضاوت کند که نظر میوندوال در مورد شبخون های سیاسی و غصب مقدرات مردم ، چگونه بود، بخصوص در زمانیکه همه ملت افغانستان در خواب باشد و تا چشم باز کند ، تفنگ دارانی را که نمی داند کی ها هستند و چه می خواهند بر سینه خویش نشانه گرفته ببیند.

در جای دیگر در همان اثر می گوید: «کسانیکه یک جنبش مردمی را عمل طولانی حساب می کنند ، از اقدامات خام و نارسیده طرفداری میکنند. مبارزین در درجه اول باید ارتباط با مردم و آگاهی مردم را وظیفه خود قرار دهند . در مبارزه برای دموکراسی، نقطه اتکا باید خود مردم باشد ، و برای حصول دموکراسی ، باید به اصول دموکراسی مبارزه کرد ، زیرا دموکراسی با دیکتاتوری به میان آمده نمی تواند ، و اگر کسی بخواهد دموکراسی را به زور و دیکتاتوری پیاده کند ، این امر منجر به انحرافات خواهد شد و جامعه را در بند دیکتاتوری خواهد انداخت»

ببین تفاوت عقل از کجاست تا به کجا ، آیا چنین فردی با این همه احتوای نظر و تبحر دانش اجتماعی و با این پشتوانه عقیدتی و با این آرا و افکار مشهود، می توانست همه را در پیش گاه مردم نادیده بگیرد و به اقدامی پردازد که خود در نظر و عمل منکر آنست ؟ اکنون شاید هموطنان حساس و دراک دریافته باشند که چرا محمد داود و کودتا چیان دور و برش و حامیان بیرونی آن، چنین کینه ای از میوندوال در دل داشتند .

سند دیگری که شاهد آن عده ای از جوانانی بودند که امروز تعدادی در قید حیات اند و گواه می باشند که: در یکی از روز های تابستان 1349 هجری شمسی در جریان یکی از جلسات حزب مترقی دموکرات که عده زیادی از اندیوالان و غیر اندیوالان ، حضور داشتند (جلسات حزب مترقی دموکرات همیشه علنی بود و هرکس در آن حق اشتراک و نظر داشت اما حق رای، منوط به اندیوالان بود) زمانیکه صحبت به کشور های شرق میانه کشیده شد ، نویسنده این سطور، از شهید میوندوال پرسید :

آیا اقدامات کودتائی می تواند مؤجد یک تحول مثبت و انقلابی در کشور ها گردد؟
او در پاسخ ، نخست با قاطعیت گفت :

نه ؛ و بعد با همان متانتی که خصلت وی بود، چنین ادامه داد : کودتا را به انگریزی **Palace Revolution** یعنی انقلاب کاخی می گویند ، که دست بدست شدن قدرت است از دست یک مقتدر به دست مقتدر دیگر ، و کسانی می توانند دست به کودتا بزنند که قبل از کودتا و تا آوان آن، زیر دست و مقتدر و فرمانده بوده اند ، و عده ای را زیر دست و تحت اقتدار و فرمان خویش داشته باشند ، و کسانیکه چنین توانائی را دارند ، خود در کلیه مفاصل رژیم قبلی شریک می باشند . از طرف دیگر کودتا بصورت عموم یک اقدام نظامی است و شبیه یک توطئه می باشد ، که توطئه طبعاً یک طرح اختفائی و یک عملیه مخفی است ، و چون مخفی است ، نمی تواند همگانی و ملت شمول باشد ، لذا بدون ارتباط با اکثریت ملت و بدون اطلاع عامه به میان می آید ، و چون فاقد ارتباط با توده های مردم است و کتله های مردم در طرح و تعمیل و نتایج آن سهمی ندارند، لحاظاً دور از ملت باقی می ماند و پشتیبانی مردم را به خود جلب کرده نمی تواند . با وجود آنکه خود را در سرنگونی رژیم گذشته محق جلوه میدهد ، باز هم مجرد از اقدام

و اتکای ملت خواهد بود و هم نمی تواند خواست ها و ضرورت های اساسی مردم را بصورت درست تشخیص کند ، زیرا ریشه در عمق جامعه و خواست های ملی ندارد و اگر حسن نیتی هم داشته باشد ، باز هم دست به اقدامات غیر لازم و سطحی می زند که بیشتر به یک نمایش شبیه می باشد تا یک اقدام واقعی ، و چون طرح هایش نمی تواند جواب گوی تقاضا های ملت باشد ، لذا پشتیبانی ملت را جلب کرده نمی تواند ، وقتی چنین اتکائی را نداشت ، لرزان خواهد بود ، و این بی ثباتی باعث آن خواهد گشت که از ترس سقوط خود ، به استبداد بگراید ، تا هر نوع اقدام و نظر مخالف را با زور و قوه خفه کند . بنابر آن نتیجه کودتا ، یک رژیم ترور و استبداد و اختناق خواهد بود .

شهید میوندوال ادامه داده افزود :

کودتا همیشه مار خود را در آستین خود دارد ، و این وحشت کودتاچی از مار آستین ، چنان او را در رعب و خوف نگه خواهد داشت که کشور را به وحشتکده و اختناق سرا مبدل خواهد گردانید .

از مظاهر زشت کودتا یکی دیگر هم این است که رژیم کودتا ، برای بقای خود و ترس از کودتا های احتمالی در آینده ، عده کثیری را در بدل معاش به جاسوسی و خبر چینی می گمارد و فضای کشور را از لحاظ سیاسی مختنق و مسموم ، از لحاظ اقتصادی ، بیت المال را مفلس ، و از لحاظ اخلاقی ، مردم را فاسد می سازد . همچنانی که رژیم کودتا از مردم نیرو نمی گیرد و همیشه لرزان و ترسان است ، این ترس ، او را مستبد و ستمگر خواهد ساخت ، که در نتیجه دوام و بقایش هم کوتاه خواهد بود ، ولی وحشت از سقوط ، کودتا چیان را چنان سراسیمه نگه خواهد داشت که به خطرناکترین اقدامات ضد ملی دست خواهند زد ، یعنی برای جستجوی یک پشتوانه و یک مرجع اتکا مجبور خواهند بود یا با تکیه به بیگانگان و اجانب دست به کودتا بزنند و یا آنکه بعد از احراز قدرت ، به اجانب و نیرو های غیر ملی اتکا کند ، و اینجا است که اولین سنگ خیانت و وطن فروشی گذاشته می شود .

شهید میوندوال بر اساس درک عمیق خویش از اقدامات غافلگیرانه کودتائی و بی ارتباط با ملت ، از آغاز کودتای سرطان میدانست که چنین راهی به کجا می انجامد ، چه در جواب روزنامه نگارانی در خارج از کشور که از وی جویای تبصره بر تحولات بعد از کودتای سرطان در افغانستان بودند ، به صراحت گفت که : « این اقدام از خوان اقتدار نشأت گرفته است و او نمی تواند امید وار کدام تحول عمیق و مثبت از این تغیر باشد » که این جمله با صراحت بیاگر آنست که میوندوال کودتا را یک انقلاب کاخی می شناخت که سیمای آنرا در بالا ترسیم کرده است و متیقن بود که چنین اقداماتی مؤجد هیچ تحول واقعی و مؤثر در کشور نخواهد گشت .

اینکه کدام راپورچی سرکار ، این مصاحبه را به اطلاع محمد داود رساند اهمیت ندارد. آنچه حایز اهمیت است، دیدگاه میوندوال نسبت به کودتا ها بصورت عموم و کودتای سرطان ، بخصوص است .

چنانچه وقتی به کشور برگشت ، از همان لحظه خود را عملاً معروض نظارت و تعقیب و تهدید و توطئه هائی در تضعیف موقف خویش یافت (که این سطور مجال تذکار آنرا را ندارد و در آینده در صورت امکان به آن خواهیم پرداخت) و این ناگواری های چند بعدی چنان او را به خشم آورد که روزی در حضور اندیوالانش با شیوه غیر متوقع ، گفت:

« رژیمن کودتا در افغانستان به آن حیوانی شبیه شده است که استخوانی را گرفته و هرکه از پیش رویش می گذرد، خیال می کند که آن استخوان را از او می گیرد ، لذا بر وی می غرد.»

متعاقب آن توطئه گران پس پرده که در صدد دامن زدن شکوک و افواهات و بهانه سازی بر اساس یک طرح منظم بر ضد میوندوال بودند ، چند نفر پولیس را به منزل شهید میوندوال فرستادند و به وی گفتند: «که رژیمن در اندیشه است زیرا افرادی در منزل شما رفت و آمد دارند»، تا بعداً ادعا کنند که رفت و آمد هائی در خانه او قبلاً وجود داشت . وی در جواب شان گفت که ، شما به خوبی می دانید که در خانه من چه کسانی می آیند زیرا در خانه جلو خانه من ، شما افراد گماشته دایمی دارید ، و کسانی که در خانه من می آیند سه دسته مردم هستند ، یکی دوستان سیاسی و خویشاوندان من هستند که چون از خارج بر گشته ام به احوال پرسی می آیند . عده محدود دیگر کسانی اند که فکر می کنند شاید من در رژیمن شما صاحب کاری می شوم و خبر مرا می گیرند ، و سوم تعداد پولیس و فرستاده گان شماست که به عناوین گوناگون اینجا حاضر اند ، شما فرستاده گان خود را مانع شوید و من هم از دوستان معذرت خواهم خواست .

زمانیکه این تعقیبات و تهدیدات از تحمل بیرون شد ، وی مطمئن گشت که توطئه وخیمی بر ضد وی در حال شکل گیری است ، و چون مستشعر بود که رژیمن کودتا با وجود ادعای جمهوری ، جز مخلوطی از ارستو کراسی (اشرافیت ارثی) و استعمار چیزی دیگری نیست به خانه محمد نعیم ، برادر فرمانده کودتا رفت و به او گفت :

« من تحت تعقیب و نظارت غیر قابل تحملی قرار دارم . من هیچ چیزی مخفی ندارم و هرگاه چیزی داشته باشم ، میروم در پارک زرنگار در حضور مردم ابراز می کنم ، و آنگاه بیایید و تانک خود را از سرم عبور دهید.» و محمد نعیم به او گفت :

من با لالایم (محمد داود) صحبت می کنم .

حال هم وطن گرامی قضاوت کند که با تسلط چنین فضای مختنق در اطراف شهید میوندوال و با وجود تقلای مزوم رژیمن داود - پرچم ، به دربند کشیدن او، و باوجود تمام حیلہ گری های تبلیغاتی و تعقیبات خفه کننده و حضور شباروزی عناصر پرچم و دستگاه استخبارات در اطراف

خانه وی ، باز هم اینها یک سند ، یک عکس و یا یک تاریخ را ارائه کرده نتوانستند که حضور یکی از این افراد شامل کودتای نامنهاد را در خانه میوندوال به اثبات برساند (که در ذیل در زمینه شهادت های ناحق دوباره به آن خواهیم پرداخت).

از هر و شرکاً در سیاه نامه خویش وقتی با فضل فروشی کودکانه حقوقی می خواهند شیوه تحقیق و اعتراف را به مردم تدریس کنند ، از دزدی و سرقت مثال می زنند و چنانچه قبلاً گفتیم که اینها چگونه با دورویی ، دیگران را به عدم مراعات ادب ، ملامت می کنند اما با همان خصلت وقیح سیاسی خویش ، اعمال نا کرده عده ای بی گناه و مظلوم دست استبداد و استعمار را با دزدی مقایسه می کنند . اما این دوست نادان استبداد و استعمار نمی داند که اگر گرفتن قدرت با کودتا دزدی است ، که واقعاً هست ، پس اولین کسانی که به این سرقت سیاسی اقدام کردند و حاکمیت ملت را به سرقت بردند ، شما و یاران رنگارنگ تان بودید که باید محکوم و مجازات شوید .

"... هیچ پرنسپ حقوق اساسی ، هیچ قانون مدنی ، هیچ حقوق بشری و قانون انسانی به دزدان شبگرد سیاسی یعنی به یک رژیم نامشروع کودتائی این حق را نمی دهد که کسی را در مخالفت با خود ملامت و یا محکوم کند ، زیرا او خود نامشروع و غیر اصولی و غیر قانونی است ، و این محکمه اونیز فاقد حثیت حقوقی و صلاحیت قضائی و نامشروع است ، زیرا در دفاع از نامشروعیت دایر شده است ، چه رسد به آنکه این یغما گران سیاسی ، خود پولیس و خود بازداشت کننده و خود مستنطق و خود قاضی و خود هم جلاد باشند . و از همه شرم آگین تر آنکه باتمام پیکیره فتنه و فساد و باتمام اتهامات نا روا و ناحق و با توسل به نیرنگ ها نه توانسته اند حتی یک سند نامشکوک و قابل قبولی در ظرف چهل سال ارائه کنند ..."

برمی گردیم به سوال عدم مشروعیت رژیم کودتائی ؛ چه از آنجائیکه چنین رژیمی ، مرجع اداره ملت ، حاکمیت ملی و شیرازه سرنوشت سیاسی مردم را با یک توطئه پنهان از مردم ، با یک شبخون در ظلمت شب ، توسط عناصر بی ارتباط با مردم و بی اعتبار در نزد مردم ، و بدون کسب آرای قبلی مردم ، با خشونت و تخویف و تهدید نظامی ، غصب و تصرف می کند ، یک سرقت سیاسی را مرتکب می شود . که چنین رژیمی حتی از سلطنت های مطلقه ، که در ابتدا بیعتی را از مردم ستانده اند ، نامشروع تر و نا روا تر و ضد حقوقی تر است . چه رسد به

آنکه این رژیم کودتا که حایز هیچ اعتبار ملی و سیاسی نبود و هیچ شکلی از آرا و یا تأیید هیچ کتله ملی را در عقب خویش تمثیل نمی کرد ، با اقدام برضد یک رژیم سلطنتی که بیعت نسبی را از مردم در عقب داشت و واجد یک قانون اساسی و یک دموکراسی نیم بند بود ، اقدام کند . این رژیم کودتائی تا زمانیکه از آرای ملی به گونه ای نه گذشته بود ، کاملاً یک رژیم نامشروع و ناحق و بی اعتبار حقوقی و سیاسی بود .

لذا چنین رژیمی هیچ حق و صلاحیت قانونی و حقوقی ندارد و نمی تواند هیچ فردی را در مخالفت با خود در هیچ دادگاهی به محاکمه بکشاند ، چه رسد به آنکه محکوم به مجازات و یا اعدام کند ، که رژیم کودتا و محکمه مرتبه آن هر دو فاقد قانونیت و صلاحیت و اعتبار بودند ، که رژیم داود - پرچم ، نه تنها این درامه نفرت انگیز را در صحنه کشور بازی کردند ، بلکه با چه مضحکه ای ، بی گناهای را از سراسر کشور بر طبق انظار ناپاک خود گرد آوردند و با سفاکی و بی رحمی تمام ، با اعتبار مردانی را تحقیر و تعجیز و شکنجه کردند ، بعد با آن صحنه آرائی شرم بار ، بنام محاکمه نظامی (که خود بحث دیگری است) شکنجه شده گان مظلوم و کوفته و درد مند را محکوم کردند که عده ای را کشتند و عده ای را در سلول های زندان های غیر انسانی از پای انداختند ، که در حقیقت دو گناه نابخشودنی ملی را مرتکب شدند ، اول آنکه خود بدون هیچ گونه حقی ، تمامیت یک کشور و حقوق سیاسی یک ملت را به یغما بردند و آن عمل نامشروع را برای خویش حقی محسوب کردند و بعد فرزندان گرانمایه از این ملت را ، یا برای پاک سازی مسیر حملات آینده استعمار ، و یا برای انهدام رقبای سیاسی ، و یا برای تخویف آتی ملت ، نابود کردند ، که هر دو ی این اقدامات در حقیقت اعمال ضد حقوقی و ضد انسانی و بالاخره ضد ملی بود .

زیرا هرکه اندک آگاهی بر پهنسپ های حقوقی و قانونی دارد، بخوبی میداند و بخصوص صمد ازهر که با خود ستائی تمام ، سنگ دانش حقوقی را بر سینه میزند ، اما وجدانش را اجازه دخالت بر اعمالش نمی دهد ، شاید بداند که بر طبق حقوق جزا شما هیچ کسی را در هیچ محکمه ای تعقیب ، محکوم و مجازات کرده نمی توانید ، به اتهام آنکه چیزی را ، تصرف و یا کسب کرده است ، که به آن چیز مفهوم مشروع و جایز بر اساس قانون و یا عرف ، مترتب شده نتواند . یعنی در یک کشور اسلامی شما کسی را با ادعای اینکه مشروب الکولی شما را ربوده است ، به محاکمه کشانده نمی توانید ، زیرا داشتن آن مشروب نامشروع و ناجایز است که خود مجنی را با دردست داشتن و مصرف آن محکوم می شناسد ، و یا در همه کشور های جهان ، یک قاچاقچی مواد مخدر به محکمه شکایت برده نمی تواند که فلان کس مواد مخدر او را سرقت کرده است ، زیرا نخست خود محکوم خواهد بود که چنین متاعی را در ملکیت داشته است . به همان سان که کسی را به اتهام آنکه پول جعلی و تقلبی شما را ربوده ، محکوم نمی توانید ، چه باید اول جواب بدهید که چگونه و چرا پول جعلی را بدست آورده اید .

به همین گونه هیچ پرنسپ حقوق اساسی ، هیچ قانون مدنی ، هیچ حقوق بشری و قانون انسانی بهزدان شبگرد سیاسی یعنی به یک رژیم نامشروع کودتائی این حق را نمی دهد که کسی را در مخالفت با خود ملامت و یا محکوم کند ، زیرا او خود نامشروع و غیر اصولی و غیر قانونی است ، و این محکمه اونیز فاقد حثیت حقوقی و صلاحیت قضائی و نامشروع است ، زیرا در دفاع از نامشروعیت دایر شده است ، چه رسد به آنکه این یغما گران سیاسی ، خود پولیس و خود بازداشت کننده و خود مستنطق و خود قاضی و خود هم جلاد باشند . و از همه شرم آگین تر آنکه باتمام پیکیره فتنه و فساد و باتمام اتهامات نا روا و ناحق و با توسل به نیرنگ ها نه توانسته اند حتی یک سند نامشکوک و قابل قبولی در ظرف چهل سال ارائه کنند و هنوز به افواهاات خود ساخته مغرضین بازاری ، و اعترافات مضحک ، بی ربط و بی سر وپا و بی دلیل ، که آثار شکنجه های خونین و دست جلادان خونین پنجه ، از عقب آن اظهر من الشمس است استناد می وزرند .

چه اگر رژیم داود- پرچم نامشروع و غیر اصولی نبود ، چرا بعداً محمد داود با دعوت یک لویه جرگه فرمایشی ، خواست به پرواز آید و خود را مشروعیت دهد و خویشتن را رئیس جمهور مادام العمر نصب کند .

وقتی محمد داود خود را در یک لویه جرگه منقبت گویان ، مادام العمر مشروعیت داد ، باز این ازهر و شرکا و حامیان بیرونی شان بودند که در یک کودتای مردار و بی رحم دیگر ، نه تنها رژیم به اصطلاح مشروع داود را ساقط کردند ، بلکه خود او را بدون محاکمه اعدام کردند و از آن جائیکه این گروه ها نه تنها نابکار اند بلکه بیمار روانی و سادیست نیز هستند ، حتی بر کودکان معصوم و فرزندان و نزدیکان بی گناه او رحم نکردند و همه را به گلوله بستند ، بنابراین باز همین ازهر و کلیه هم نوایان رژیم کودتای ثور است که باید به دادگاه دومی مردم کشانده شوند .

میوندوال و شهود ناحق

ما و همه آگاهان ، و ملت افغانستان منتظر بودیم که صمد ازهر و همدستانش بعد از چیزی کم نیم قرن شعبده بازی سیاسی و اشتراک در تمام درامه های نا پاک در افغانستان ، شاید در این سیاه نامه چند صد صفحه ای اخیرش ، یکی از دو راه موجود را برگزیده باشد . یا آنکه به حکم وجدان ویا ترس از قضاوت تاریخ و یا شرم از اولاد و اخلاف خود ، به اعتراف بر آنهمه جنایات ضد انسانی به پردازد ، ویا آنکه حد اقل سندی مؤثق و یک دلیل منطقی و یا شاهی قابل قبولی ، غیر آنچه که چهل سال قبل نا بخردانه و شرمبار سر هم کردند و بزور به خورد مردم دادند که هیچ

فرد افغانستان و انسان با خبرت آنرا باور نکرد ، ارائه کرده باشند ، که باتأسف تمام دیدیم که نه وجدانی برای اینها باقی مانده است ، و نه حقیقت با آنهاست ، تا یک سند دیگری در تردید آنها جنایت تاریخی بیرون بکشند ، زیرا مردم افغانستان این اسناد و شهود جعلی را سال ها است که دیده اند و هنوز بر این باور استوار اند که یک توطئه چند بعدی استبداد و استعمار و عقده های فردی و خصومت های شخصی دست بدست هم داد و عده ای از فرزندان کار آمد این ملت را بعد از شکنجه های غیر انسانی ، نابود کرد و عده دیگر را در زندان ها فرسود.

اما این عناصر که خودستایی و خود نمائی محقرشان در لابلای سیاه نامه آنها ، نفرت انگیز است ، با ز همان اسناد جعلی و شهود ناحق را با لفاظی تکرار می کنند و بزعم خویش بر فهم و قضاوت ملت تاریخی افغانستان می خندند ؛ غافل از آنکه خود چنان محقر و مضحک اند که ملت افغانستان عار دارد که حتی بر آنها بخندد.

لذا ما چاره ای جز آن نداریم که یکبار دیگر بر متن سیاه نامه آنها ، نگاه کنیم و بر تقلای منطق بیمار آنها که چسان انگشت جلو آفتاب گرفته اند و آنرا انکار می کنند به بحث بنشینیم .

ازهر و همدستان ، در آغاز سیاه نامه مطول خود ، به زعم خویش بزرگترین سند خود را در ثبوت ادعای کاذب شان بر ضد شهید میوندوال ، اعتراف شخصی بنام مولوی سیف الرحمن می شناسند و می گویند :

«که به اتهام جاسوسی برای پاکستان ، توسط نظامی ها دستگیر گردیده بود . موصوف از جاسوسی انکار نموده ارتباطش را با پاکستان در ارتباط با تدارک کودتا با اشتراک محمد هاشم میوندوال ، خان محمد خان مرستیال و عبدالرزاق خان سابق قو ماندان عمومی قوا و مدافعه هوایی بیان نمود» .

ازهر ، در این نوشته ، آن قسمت مصاحبه قبلی اش را که گفته بود که فیض محمد وزیر داخله و عضو پرچم (بنابر ادعای ازهر) را دیده است که مولوی سیف الرحمن را شکنجه میکرد ، کتمان میکند و می گوید که دو عضو کمیته مرکزی او را شکنجه می کرده اند ، نه فیض محمد .

هموطن گرامی توجه کند که در این متن بالا یک مسئله ثابت و روشن و حقیقت است که خود ازهر دوبار به آن اعتراف کرده است ، و آن اعمال شکنجه بر مولوی سیف الرحمن است.

این اعتراف صمد ازهر خود بیا نگر آنست که رژیم کودتا حتی بر خود مولوی سیف الرحمن ، سند و شاهدهی نداشته است و با شکنجه و ضرب و شتم می خواسته اند او را وادار به اعتراف کاذب نمایند . اما آنچه تا اعماق سرماگین و مسخره است ، منطق و اندازه عقل ازهر و همدستان کودتاچی وی ، در پرداختن این داستان مضحک است ، که شخصی را متهم به مخبری به کشور

اجنبی می کنند ، مگر او صرفاً مخبری به بیگانه را رد می کند ولی اعتراف می کند که نه تنها با بیگانه ارتباط دارد ، بلکه می خواسته است حتی رژیم تازه کودتائی مسلط در کشور را ، به هم نوائی همان اجنبی ، قهراً سرنگون سازد .

آیا کسی در تاریخ جهان چنین اعتراف مضحک را دیده است ، که کسی را به یک جرم خفیف تر متهم کنید ، مگر اوبه یک اقدام شدیدتر و وخیم تر اعتراف کند . چنین اعتراف مضحک در دوحال امکان دارد: یا آنکه متهم ، دیوانه و از عقل بیگانه باشد ، که در آنصورت اعتراف او باطل است . یا آنکه متهم را چنان شکنجه زجر و عذاب کرده باشند ، که او در زیر بار درد جان فرسا ، خوب و بد ، شدت و خفت ، و خیر و شر را از هم تمیز نتواند و به چنین اعتراف بی معنی بپردازد ، که باز هم بر اساس کلیه موازین حقوق و عدالت ، چنین اعترافی ، باطل می باشد .

صمد از هر که خود را بار بار یک مستنطق وارد و اصولی وصف می کند و از آزردهای کاذب خود برای یک تحقیق علمی قلم فرسایی می نماید که گویا میخواست تحقیقات شهید میوندوال را چون شاهکار خویش ثبت تاریخ کند (مراجعه شود به سیاه نامه از هر) و با وقاحت عریان بر پرچمی و دوست اتحاد شوروی بودن ، می نازد ، و این اوصاف را مدال افتخار می داند ، در همان آغار ، از نقش خویش در استنطاق از شهید میوندوال می گوید ، بعد از آنکه قدیر نورستانی او را با دو نفر دیگر برای تحقیق از میوندوال تعیین کرد: «وقتی اسناد را مطالبه کردیم ، قوماندان عمومی قدیر خان گفت ، شما تحقیق را آغاز کنید ، اسناد بدسترس تان قرار داده می شود . با در نظر داشت آن فضای مضطرب و وحشتناک ، اصرار برین که بدون اسناد چه چیزی پرسیده شده می تواند بی لزوم بود » . یک صفحه پائینتر می گوید : «با وجود اصرار مکرر قدیر خان مبنی بر پیشبرد باز جوئی از میوندوال ، او رابه دلیل عدم وجود اسناد و دلایل ، برای باز جوئی نه طلبیدیم . تا آنکه قدیر خان اعترافات دیگران دلیل دانسته هدایت داد ، میوندوال باید برای باز جوئی فرا خوانده شود .»

هم وطن گرامی خوب دقت کند که صمد از هر خود اقرار می کند که هیچ سندی بر علیه میوندوال در زمان بازداشت وی وجود نداشت ، و باز اقرار می کند که تقریباً یک هفته بعد از بازداشت وی ، باز هم اسناد و دلایلی مبنی بر اتهام وی وجود نداشت ، تا آنکه قدیر اعترافات دیگران دلیل دانسته ، و صمد از هر و همدستان را به باز جوئی وادار کرده است .

پس چگونه ، یک گروه کودتاچی که هیچگونه مشروعیت سیاسی در قبال ندارند ، در همان شب اول بازداشت ، این فرزندان پاک نهاد وطن را بدون سند و دلیل ، خائین اعلان کردند . زیرا براساس تمام پرنسیپ های حقوق و عدالت ، هر گاه کسی بدون سند و دلیل و قبل از حکم یک محکمه با صلاحیت معتبر ملی، شخصی را متهم می کند ، خود مفتری و مجرم شناخته می شود و مستوجب مجازات است ، که رژیم داود - پرچم به چنین افترائی دست زدند ، ولی هرگاه این افتراً

به قصد نابودی یک یا چند فرد باشد ، دیگر این عمل افتراء نه ، بلکه جنایت محسوب می گردد که باز رژیم داود- پرچم به چنین جنایتی محکوم و مستوجب مجازات اند .

اگر میگویند که سندی در آغاز نداشتند ، ولی در پایان اعترافاتی گرفتند ، ما یکی از این اعترافات در بالا دیدیم و یکی دیگر آنرا ، چون مشتمل نمونه خروار در ذیل خواهیم دید ، مگر قبل از آن ، ما از صمد ازهر ، این خنجر آسیتن پرچم و دشمن مخفی زمامداران گمراه شوروی می پرسیم که یکبار سندی را نا دیده و دلیلی را ناشنیده در آن فضای مظرب و حشتناک (اعتراف خود ازهر) این در غگوی کم حافظه چگونه میخواست شاهکاری از تحقیق اصولی را خلق کند که موفق نشد ، پس به کدام منطق ، این بی چاره فرمانبردار قدیر (اعتراف ازهر در بالا) باز هم بر صحت اتهامات علیه میوندوال پا می کوبد ؟ ، جواب ساده است ، اینکه ، صمد ازهر نه فرمانبردار قدیر و یا فیض محمد است ، و نه زهره اش در آن اضطراب و وحشت آب شده بود ، بلکه خود ، یک مهره اساسی و عمده در این توطئه بود و وظیفه و تعهد داشت که خواه ناخواه میوندوال را متهم ، محکوم و نابود کند ، و گر نه هیچ غلام وحشت زده بی دست و پا و بی صلاحیت ، با چنین اعترافات مبتذل و ضد و نقیض ، بعد از نیم قرن ، باز هم چنین سینه سپر نمیکند و باز بر همه جعلیات صحنه نمی گذارد ، که یگانه و صرفاً یگانه دلیل این همه ، همان است که صمد ازهر در تمام این توطئه و کلیه نتایج ناگوار ملی آن نقش و سهم مستقیم در تعمیل اوامر بسیار مقتدر داشته است .

حال به بخش دیگری از مضحکه ازهر و همدستان می پردازیم ، که شهادت یک نفر دیگر بنام اکرم پیلوت را بر ضد شهید میوندوال ، بزرگترین دستاورد خویش می داند که آن شهادت به زعم ازهر و همدستان ، میوندوال را به زانو در آورد و باعث اعترافات بدین صورت که اکرم پیلوت بعد از مواجه شدن با میوندوال ، او را مورد عتاب و خطاب و ناسزا قرار داد که تو همه عیش های جهان را داشته ای و هیچ غمی نداری و نه اولاد داری که پریشان او باشی ، مگر مرا (اکرم پیلوت) تباه کردی . و میوندوال بعد از این شهادت ، مجبور به اعتراف شد . (خلاصه ای از متن سیاه نامه ازهر)

هموطن محترم خوب دقت کند ، یکجا اکرم پیلوت در جمله چهار نفر اصلی در خانه شهید میوندوال قلمداد می شود که باید یکی از مهره های اصلی این کودتای نام نهاد باشد ، و همین مهره اصلی بر میوندوال شهادت می دهد ، نه آنکه میوندوال بر او شهادت داده باشد ، یعنی این اکرم پیلوت است که میوندوال را متهم می کند ، پس آیا کدام عقل و کدام وجدان باور می کند که کسیکه خود یکی از مهره های چهار گانه اصلی کودتای نام نهاد است و خود بر میوندوال شهادت میدهد و او را متهم می کند دیگر چرا و به چه دلیل بر میوندوال خشمگین است ، هرگاه کسی با چند فرد دیگر یکجا تصمیم به یک اقدام وخیم می گیرد ، و بعد خود بر ضد همه شهادت می دهد و همه را به کشتن میدهد ، باید خود خجل و سر افکنده و شرمسار باشد که دوستانش را به دام انداخته است ،

نه آنکه آنها را ملامت و سرزنش کند ، باز کسانی به دنبال قدرت و عیش ناشی از آن می گردند ، که آنرا نداشته اند و می خواهند بدان برسند ، و این شخص باید اکرم پیلوت باشد ، نه میوندوال ، که هم قدرت را دیده ، و هم نان و آبش میرسیده است ، بدین معنی که اگر طرحی بوده باشد ، باید اکرم پیلوت شایق اصلی باشد نه آنکه میوندوال او را به زور و دار به همنوائی کرده باشد ،لهذا یا این داستان صمد از هر یک دروغ شرمبار است تا غیر مستقیم میوندوال را تنزیل دهد و یا اگر چنین عتاب و خطابی بر ضد میوندوال بدون دلیل و احمقانه صورت گرفته باشد ، شکی باقی نمی ماند که اکرم پیلوت خود یکی از همان شاهدان تعلیم یافته بیرونی و یا از همان شاهدان ناحق است که از هر با آنها از دهن دروازه ولایت کابلآشنائی دارد . بخصوص این شک از آنجا ریشه می گیرد که اکرم پیلوت با وجودیکه در اسناد مجعول مهره اصلی و یکی از چهار نفر مقدم کودتای نام نهاد خوانده شده است ، فقط به یک حبس نه طولانی محکوم می شود ، که معلوم نیست ، خود اکنون در کجا عیش می کند ، و لی چهار پنج نفر غیر اصلی بی گناه دیگر در کودتای نامنهاد به مرگ محکوم می شوند .

میوندوال و دو شاهد حرفوی

صمد از هر که با حمایت و مساعدت و همدستی یک پیکر سه بعدی داود، پرچم و رهبران خطاکار شوروی و یا به عباره دیگر یک معجون استبداد ، حيله گری و استعمار، نتوانست یک سند قانع کننده و یک شاهد قابل اعتماد ارائه کند که بتواند مردی بزرگ اندیش و معصومی چون میوندوال را در اذهان آگاه ملت افغانستان در اقدامی بر ضد آمالش رنگ کند و با وجود جفاهای درد ناک و جان گزا بر تن بیماراش ، نتوانست روحش بزرگش را بخرشد ، چاره ای ندید جز آنکه به سراغ دو شاهد قسم خور سیاسی برود ، که این تلاشش برای دستیابی به اسناد کاذب ، از تقلای خونین و خشن او و همدستانش در درون زندان مخوف دهمزنگ بر ضد فرزندان پاک نهاد این ملت ، به مراتب وقیح تر و شرم بار تر است . چه شاهدان کاذب درون زندان ، که شکنجه و زجر و ستم از گفتار و آثار و اعترافات خودشان و اسناد مصاحبات بلند پایه گان رژیم (مراجعه شود به مصاحبات افراد زیدخل و مطلع در کابل ناتھ) به خوبی مشهود است ، اگر با میوندوال شناسائی نداشته اند حد اقل آثار کدام خصومت قبلی با شهید میوندال از آنها مشهود نبوده است ، اما تلاش سرسام از هر به او حتی این مجال عقلی را نداده است که حال به سراغ دشمنان سوگند خورده میوندوال برای کسب شهادت بر علیه او رفته است ، این دو فرد مجهول سیاسی ، صدیق فرهنگ و برادرش قاسم رشتیا اند . که در تمام زندگی اجتماعی و سیاسی میوندوال ، حتی بسیار قبل از دوران صدارت او با وی یک خصومت عمیق داشتند که همه خبره گان مسایل افغانستان از آن آگاه هستند ، که این شهادت خواهی صمد از هر از این دو برادر ، ضرب المثل شهادت طلبی از روباه را به یاد می آورد . اما باز هم به خاطر آنکه هم وطنانی که این حکایت را به روشنی

نمی دانند نظر مختصری به این سابقه می اندازیم و بعد به سراغ شهادت کاذب این دو قسم خور سیاسی میرویم .

علت عمده خصومت این دو برادر با شهید میوندوال که بسیار عمیق و ریشه ای بود تا مدتها در نزد اندیوالان حزب مترقی دموکرات ، دانسته نبود تا آنکه حوادث و حالات و اسنادی مشاهده گردید که مارا به کنه این خصومت راه نمود .

در مورد صدیق فرهنگ ، نقاضت او با میوندوال وقتی مشهود شد ، که این دو برادر در دوره انتقالی صدارت دوکتور محمد یوسف، عضو کمیسیون تدوین قانون اساسی تعیین شدند ، و با تمام امکان تلاش کردند تا از عضویت میوندوال در این کمیسیون جلوگیری کنند و بعد از آنکه میوندوال نقطه نظر های خود را پیرامون تدوین یک قانون اساسی دموکراتیک به کمیسیون فرستاد ، باز هم این دو برادر بودند که آنرا از اجندای بحث بیرون کشیدند .

تظاهرات سوم عقرب که در حقیقت چیزی جز جولان آرمان های متراکم و تاریخی جوانان و ملت افغانستان نبود، که می خواستند بعد از یک دهه ظلمانی قبل از دوره انتقالی، یکبار دیگر شمع کم فروغ یک دموکراسی اعطا شده ، ولو از بالا را ببینند. که بر این مبنی جوانان می خواستند جلسات رای اعتماد بر حکومت دوکتور محمد یوسف را در پارلمان استماع کنند ، اما از آنجائیکه یکده از وکلا اظهار داشتند که به عده ای از وزرا اعتماد ندارند و سید قاسم رشتیا را صریحاً نام بردند که یک فرد بد نام است و تا زمانیکه او در لست کابینه است ، آنها به حکومت رای اعتماد نخواهند داد و حتی عده ای ابراز کردند که یگانه وزیر قابل اعتماد آنها میوندوال است (که همین حس اعتماد و کلا نسبت به میوندوال سبب شد که بعد از حوادث خونین سوم عقرب ، سلطنت او را منحنیث کسیکه که می توانست در آن مرحله حساس و نا آرام سیاسی از پارلمان بگذرد و بر اوضاع مسلط گردد ، تشخیص کند) که در اثر اقدامی مبنی بر سری ساختن جلسات رای اعتماد و بیرون کشیدن سامعین از پارلمان ، تظاهراتی متشکل از تمام اқشار و محصلین و متعلمین کابل براه افتاد ، که تا آنجا که مشهود است بر اثر امر جنرال عبدالولی پسر عم پادشاه ، بر مظاهره کنندگان آتش باری صورت گرفت که سه نفر شیهه شد و ده ها نفر مجروح گشتند ، و چندین نفر روانه زندان شدند . فضای کشور را اضطراب عمیقی فرا گرفت ، سلطنت به جای آنکه مسببین این جنایت را تحقیق و مجازات کند ، دوکتور محمد یوسف را مجبور به استعفی نمود ، و محمد هاشم میوندوال را به تشکیل کابینه مأمور ساخت . تا به گونه مسیر این بحران رادر اذهان تغیر دهد . تا از یکطرف دوکتور یوسف را در بدل خطای پسر عم خودش قربانی کند و از جانب دیگر با کشاندن حکومت دوکتور یوسف به استعفی ، وانمود کند که وقعی به ناراضیان حوادث سوم عقرب گذاشته است تا آنها را با یک دستاورد ، راضی و خاموش سازد ، و بالاخره فرزند دیگری از ملت را سپر خویش گرداند و چون بحران را

فروشنده او را نیز چون دستمالی بدور اندازد (مراجع شود به نوشته شهید میوندوال در مورد محاکمه اشیا)

محصلان پوهنتون کابل در سوگ شهیدای سوم عقرب، مراسم فاتحه ای را در صحن پوهنتون کابل برگزار کردند، که شهید میوندوال در چنین حالت و وضعیتی خطیر که همه سرداران مسببت در لانه خزیده بودند به پارلمان رفت و از وکلای پارلمان بخصوص وکلای کابل خواست که باوی در فاتحه مؤکلین شهیدشان شرکت کنند که تعدادی حاضر شدند و صدیق فرهنگ باوجودیکه وکیل کابل بود از اشتراک در این فاتحه با میوندوال خود داری کرد. شهید میوندوال در این مراسم بدون حتی یک نفر محافظ و صرف یکی دو دوست شخصی اش به شمول مرحوم محمد نجیم آریا در مراسم فاتحه شرکت کرد و خود را سوگوار پنداشت و محصلین دستمال سیاهی را بر بازویش بستند، او به محصلین تحقیق براین اقدام خشونت بار، آزادی زندانیان حادثه، و قانون اتحادیه محصلان را وعده داد و چنان در این محفل ملی شور و جاذبه آفرید که محصلین او را بر دوش برداشتند و تا موترش بر دوش حمل کردند (که در نتیجه خشم و دشمنی شدید جنرال عبدالولی را نسبت به خویش دامن زد و حسادت سردار مستبد محمد داود را تا اعماق به جان خرید، و سطلنت را به دلهره انداخت)

اما صدیق فرهنگ که نه در فاتحه مؤکلینش با میوندوال شرکت کرد، و اگر نمیخواست میوندوال را همراهی کند، باید منحیت نماینده مردم، در فاتحه کشته شده گان دست استبداد، بعداً در این مراسم اشتراک می نمود، که نه نمود، زیرا نه وکیل واقعی ملت بود و نه مبارزی که ادعا می کرد، ولی بعداً بسیار نفرت انگیز خواست تمام خون این شهیدان را با آب پرچم و داود بشوید و نوشت: که مسبب این تظاهرات و پرچم و داود بودند، در حالیکه خوب میدانست اگر آن اعتراضات خیابانی و تدویر مراسم سوگ ملی، ساخته داود بود، پس چرا این مستبد مشهور جرأت رفتن به آن فاتحه را نداشت، و اگر دست پرچم کار ساز این قیام و نتایج آن می بود، چرا وقتی ببرک کارمل این «خطیب ماهر نادان» (به قول فرهنگ)، که خود بعداً در آن مراسم شرکت کرد، یک نفر حتی برایش کف نزد، و اگر این تظاهرات را پرچمبراه انداخته بود، چه شد که حتی یکنفر از شهدا پرچمی نبود، و یا اگر محرک پرچم بود، پس چرا حکومت دوکتور یوسف یکنفر پرچمی را منیحت محرک زندانی نکرد. که ما براین موضوع درجریده مقاومت زیر عنوان «تاریخ عقده گشا» روشنی انداخته ایم.

بعد از استعفای دوکتور محمد یوسف، این دو برادر که سنگ همنوائی با حکومت او را کاذبانه به سینه می زدند، به جای آنکه با داود و پرچم که به زعم آنها مسبب سقوط دوکتور یوسف بودند به مخالفت برخیزند، علیه شهید میوندوال در عقب خنجر کشیدند که درحقیقت هیچ گونه همنوائی با دوکتور یوسف نبود بلکه خصومتی بود با میوندوال، که این دو برادر به آن تعهد داشتند.

بعداً به حربه دیگر متوسل شدند و میوندوال را مخالف قانون اساسی خواندند ، که شهید میوندوال با نوشتن « مشروطیت » و « راه تطبیق قانون اساسی » روشن ساخت که واجد چنان درک عمیقی از مشروطیت و قانون اساسی است که فرهنگ در تاریخ عقده گشای خویش زمانیکه مکارانه میخواهد تلقین کند که گویا میوندوال حتی در زمان سلطنت آرزوی تغییر سیاسی با فشار را در کشور داشت و با او مشوره کرد ، صدیق فرهنگ چون دروغ گوئی که حافظه ندارد ، آنچه را میوندوال 20 سال قبل ، خود مطرح کرده بود (مراجعه شود به مشروطیت اثر میوندوال سال 1969 شماره 63 جریده مساوات) ، صدیق فرهنگ همان محتوی را به میوندوال درس میدهد و او را نصیحت به اقدامات دموکراتیک می کند.

نشریه بنام رامپارتس ادعا کرده است که سازمان استخبارات مرکزی امریکا متعلمین افغانی را استخدام میکند و گفته است افرادی استخدام شده تا سویه کابینه هم می باشند (که تا سویه کابینه می تواند از رئیس مستقل قبایل وقت تا کلیه وزرا را در بگیرد ، نه تنها رئیس کابینه را) ، و دفعه درکنار آن شایع ساخته شد که این سویه کابینه ، هدفش میوندوال است و این شایعه چنان دامن زده شد که حتی پارلمان از میوندوال خواست در زمینه توضیح بدهد ، شهید میوندوال که میدانست این توطئه ای بیش نیست و هیچ مدرکی دال بر ثبوت این افواه وجود ندارد ، دوستش مرحوم محمد نجم آریا (همان کسی که صمد ازهر و تمام دشمنان سوگند خورده میوندوال از ایستادگی و پایداری اش در کنار میوندوال همه جگر پر خون دارند) را که معین وزارت اطلاعات و کلتور هم بود به پارلمان فرستاد تا جویا شود که آنها بر کدام اساسی و بر چه سندی خواستار پاسخ از میوندوال هستند ، وقتی مرحوم آریا به کمیته معینه پارلمان رفت و پرسید که شما منحیث نمایندگان یک ملت بزرگ چگونه به چنین افواه سر بازار و دامن زده شده عناصر معلوم الحال وقعی گذاشته اید ، به او گفتند که یک روزنامه امریکائی چنین نوشته است ، مرحوم آریا که تا این زمان آن روزنامه را بدست آورده بود ، آنرا ارائه کرد و برای آن عده وکلا که زبان انگلیسی بلد نبودند متن را قرائت و ترجمه کرد و پرسید بفرمائید در کجای این روزنامه به میوندوال اشاره و یا نام برده شده است (هموطنان می توانند این کاپی رامپارتس را در صورت تمایل به دست آورند) که در این وقت عده ای از آن وکلا ، دشنام های رکیکی به صدیق فرهنگ نثار کردند که او چنین معلوماتی را به آنها داده است .

اما باید پرسید که چگونه نوشته یک اخبار کوچک محلی در امریکا چنین زود به افغانستان رسید و چه کسانی آنرا تعبیر و تفسیر کردند و چه هدفی را می خواستند القا کنند .

باید گفت که بعداً شهید میوندوال دریافت که از بودجه احتیاطی غیر قابل دسترس حکومت ها در وزارت دفاع ، به امر جنرال عبدالولی چند هزار دالر به حساب این روزنامه انتقال یافته بود و تعداد کثیری از شماره های آنرا وارد کرده بودند ، مگر از آنجائیکه خاک خشک به دیوار شهید میوندوال نمی چسپید ، باید این جعلیات را به گونه ای تقویت می کردند ، همان بود که صدیق

فرهنگ با ارتباطات مغشوش و دو پهلوی بین المللی که داشت ، شخصاً خبرنگار بی بی سی لندن را دعوت و به او راپور داد که چنین نشراتی در امریکا صورت گرفته و در کابل افواه است که این گفتار شامل محمد هاشم میوندوال صدر اعظم نیز می باشد و بی بی سی لندن با همان نقشی سیاسی که در جهان بازی می کند و بر همه آگاهان اشکار است ، گفت در کابل چنین افواهاتی وجود دارد . که برای صدیق فرهنگ و سایر جعل کاران مقتدر ، کافی بود ، چه حکمرانان افغانستان که این تاکتیک های ماکیاولی به خوبی از بر داشتند ، شروع کردند به آنکه بی بی سی نیز چنین گفت ، که هر مبتدی مسایل سیاسی میداند که اگر بی بی سی چنان موسسه حق گو و با وجدان نشراتی است آیا یکروز به جهانیان از اقدامات لارنس و یا ملای گماشته در پل چرخ و یا توطئه های ضد شاه امان الله و طرح نصب نادرشاه بر سلطنت افغانستان و بالاخره عناصری که دیروز در رژیم های گماشته رهبران گمراه شوروی گلو پاره می کردند و امروز همه از سخن گویان بی بی سی لندن هستند، و افواهات نه بلکه حقایق مستند بر ضد شان وجود دارد یک کلمه گفته است ؟.

اما وظایف فرهنگ در تنزیل یک شخصیت پاک و استوار ملی باز هم پایان نیافت ، اینبار ارتباطات شرقی خود را به خدمت گرفت و خبرنگار نشریه لینک (Link) را که ارگان نشراتی یکی از گروه های کامیونست هند بود ، به کابل دعوت کرد و شخصاً به او عین راپور بی بی سی لندن را سپرد ، که آن نشریه باز نوشت که چنین افواهاتی در کابل وجود دارد ، که هیچ کدام قول موثقی را ذکر نتوانستند و همه ، زیر عنوان افواهات کابل بر این آتش فرهنگ و شرکاء ، بر ضد میوندوال هیزم تر و ناسوز انداختند که به جائی نرسید و امروز همه ملت افغانستان ، همه این افراد دو چهره چپ و راست و شرق غرب را شناخته اند .

اما کجاست که صدیق فرهنگ بر ضد میوندوال از پا بنشیند ، زیرا این تنها یکخصومت شخصی نبود بلکه وظیفه ای بود که عناصر مجهول الهویه سیاسی در خصومت با بزرگ مردان استوار مردم دوست و ضد استعمار به عهده دارند ، این عناصر ضد ملی ، در هر آش ملی ، چون مگسی اند ، تا آنرا آلوده کنند (که این بحثی دیگر است جداگانه و مفصل) و وظیفه دارند دور هر خوانی چهارزانو بزنند و عده مردم را با استمالت ها و خوش آمد گوئی ها بفریبند و برای خویشان جای پائی برای اهداف مشخص باز کنند و بعد با انتقادات و نیشخند بر همان دوستان دیروزی از پا افتاده اش ، برای خویش نام و نشانی یا گریز گاهی کمائی کنند (که مثال آنر در بالا دیدیم).

بلی باز هم صدیق فرهنگ از پا نه نشست و بسیار ناجوانمردانه ، خنجری را از عقب بر میوندال که دیگر جام شهادت نوشیده است ، حواله می کند زیرا او نیز چون ازهر و همدستانش انتظار کشید تا میوندوال کشته ستم و استبداد و استعمار گردد ، تا او بر وثیقه این جنایت ملی ، مهر

شهادت کاذب خویش را بگذارد و دست خونین جنایت کاران و ستم گران و استعمار را به دامن خویش پاک کند ، که در تاریخ « افغانستان در پنج قرن اخیر » که جز یک تاریخ عقده گشا چیزی دیگری نیست با مکر معلوم حتی بزرگ مرد سیاسی شرق سید جمال الدین را یک عنصر مجهول خطاب می کند ، (مراجعه شود به تاریخ عقده گشا ی فرهنگ) و چون هیچ کس دیگری را شاهد کاذب خویش نمی یابد ، لذا خود داستانی جعل می کند که ، در زمانی که این مبارز مکار دیروزی ، سفیر سلطنت در یوگوسلاویا بود ، «میوندوال از وی تقاضای ملاقات خصوصی کرد و در ضمن شکایت از اوضاع کشور گفت که منشأ تمام نا بسامانی ها ، شخص ظاهر شاه است که هیچ کس را به کار نمی گذارد ، اما خوشبختانه شاه شخص کم جرأت است و می توان او را با تهدید از صحنه خارج ساخت ، سپس مرا به همکاری در تطبیق این نقشه دعوت کرد ، من از او سوال کردم که در صورت تطبیق نقشه چه نظامی را برای آینده کشور در نظر دارد ، وی گفت جمهوری ، من به او جواب دادم که به عقیده من کشور برای جمهوریت آماده نیست و اقدام در این راه اگر کامیاب هم شود به دیکتاتوری نظامی منجر خواه شد ، بنابراین ، صلاح مملکت در آن است که روشنفکران مساعی شان را در ایجاد دولت مشروطه حقیقی وقف کنند و دموکراسی را تقویت نمایند ، نمی دانم در باطن با این نظر موافقت کرد یا نه ، اما در ظاهر چیزی نگفت و از هم جدا شدیم . »

بعد به نوشته های لوئی دوپره و انتونی ارنولد اشاره می کند که آنها نیز از این تصمیم میوندوال در زمان سلطنت تذکر داده اند ، در حالیکه کسانی که در افغانستان با مسایل روز سیاسی سرو کار داشته اند همه می دانسته اند که لوئی دوپره یکی از کسانی بوده که همیشه در مصاحبت فرهنگ بوده ، که او فرهنگ را همیشه منحصراً منبع اطلاعات خصوصی ، مورد استفاده قرار میداد که از خلال کتاب دوپره ، روابطش با فرهنگ مبرهن می گردد ، و این فرهنگ است که همین داستان جعلی را به دوپری دیکته می کند و بعد که خود عقده گشایش را می نویسد دوباره از دوپره منحصراً تأیید قولش تذکر میدهد که تذکرات انتونی ارنولد ، نیز داری یک متن و همه از دوپره گرفته شده ، که باز هم فرهنگ همان تاکتیک کهنه را که به خبر نگاران بی بی سی و لینک خود راپور میداد و بعد همان را پور را منحصراً تأیید افتراآت خویش شایع می کرد ، توسل می جوید . زهی حيله گری .

اما بیائید ببینیم که فرهنگ کیست و چه می نویسد : صدیق فرهنگ سفیر کبیر رژیم سلطنت ، خسر بره صدر اعظم برحال و محبوب سلطنت ، و از طرف دیگر خسر خانی از خاندان سلطنت است .

در بالا ما به هموطنان روابط خصمانه فرهنگ را با میوندوال به ایجاز برشمردیم ، حال هموطنان شما خود قضاوت کنید که آیا انسانی با پخته گی و درایت و قوت حافظه چون میوندوال

، از صدیق فرهنگ ، وقت ملاقات می خواهد و با تمام سوابق ناگوار و دشمنی های بی پرده و سیاهکاری های آشکار فرهنگ برضد وی ، نزد این مبارز کرائی دیروز و وابسته تمام عیار سلطنت همان روز ، و مشاور سیاسی استعمار فردا می رود ، و او را به اقدام بر ضد سلطنت دعوت می کند .

اگر میوندوال چنین تصمیمی را خلاف کلیه اصولی که بدان معتقد بود میداشت به جای آنکه با یک دشمن چند پهلوی و بیکاره و دوره گرد سیاسی چون فرهنگ مطرح کند بهتر بود با جنرال عبدالولی که دشمن یک پهلوی و یک فرد مقتدر نظامی و آرزو مند قدرت بود ، مطرح می کرد ، که خطرش همان بود ولی امکان موفقیتش بیشتر .

باز آنچه را فرهنگ بر مقتضای نقاب عالمانه اش به میوندوال گوشزد می کند ، همان چیزی است که میوندوال آنرا وقتی دوکتورین حزب مترقی دموکرات را می نوشت به صراحت و با دورنگری سیاسی و اجتماعی مطرح میکند (که یک مثال آنرا در بالا نگاشتیم) که فرهنگ نه تنها او را متهم به اقدامات خلاف اندیشه و اصولش می کند ، بلکه اصول و پرنسپ های میوندوال می رباید ، و بعد در غیابش به خودش می فروشد . صرف نظر از آنکه این مصلح مکار ملی ، میوندوال را از فردای دیکتاتوری نظامی برحذر می دارد ، مگر خود ، فردایش همدست قشون متجاوز خارجی در کشور ، مقام مشاوریت سیاسی رژیم وابسته را احراز می کند .

ال اینجا خوانده شده است

خصومت مشترک دیگر این برادر مشکوک با شهید میوندوال نیز ریشه ای و عمیق بود اما این خصومت زمانی آفتابی شد که شهید میوندوال بعد از بیانیۀ پروگرام کار و عقاید اصلاحات در جشن استقلال افغانستان ، تشکیل حزب مترقی دموکرات را اعلان کرد و بعداً با نوشیدن یک شربت در کمپ صدارت ، از دست یک فرد شناخته شده ، دفعۀاً به التصادف روده ها مبتلا می شود که چندین بار تحت عمل جراحی قرار می گیرد ، و از آنجائیکه مرد دلیر و با حوصله و متین بود ، با وجود آنکه منبع این توطئه را میدانست ، زبان نگشود تا آنکه چند سال بعد که تحریکات رشتیا با استخدام نویسنده های کرائی بر ضد وی شدت گرفت و باز مرحوم آریا در جواب آنها تحت عنوان «چه گفتند و چه نوشتند» سلسله مقالات طولانی ای در جریده مساوات در رد این یاوه گوئی ها نوشت ، روزی شهید میوندوال در حضور کسانی که اکنون زنده و حاضر هستند ، کاغذی را نشان داد که در آن قاسم رشتیا مکتوبی به سردار ابراهیم مقیم دایمی در شوروی نوشته بود که «زیدم روده هایش را سیاه کردیم اما هنوز زنده است» و بعد شهید میوندوال افزود ، کاپی این مکتوب را به ... هم داده ام تا برای موقع لازم محفوظ باشد .

و چون آن توطئه به مرگ میوندوال نه انجامید ، باز هم این برادر برابر و هم شیوه فرهنگ با وجود تمام سیاه کاری های دستوری در چندین نشریه کرائی در زمان حیات میوندوال به هر کسی بر ضد وی دست می انداخت ، و یکی از بزرگترین نقاره چیان اتهام روابط میوندوال با غرب بود ، که بعداً جعل نامه ای را بعد از شهادت میوندوال سرهم کرد، و شاهکار زندگی ناپاکش را در این جعل نامه تحت عنوان «خاطرات سیاسی» بیرون کشید تا وظیفه نهائی خویش را در مقلوب سازی حوادث سیاسی در افغانستان و مغشوش سازی چهره های امتحان داده ملی ، با داستان سازی های وقیح خود ستایانه به پایان ببرد ، کسیکه فساد کرکتر و ارتش های نفرت انگیزش ، اشعار ورد زبان ملت چه ، که حتی مکتبی بچه های آن زمان بود که « دزد پوسته دیروز ، رئیس مستقل امروز ، وزیر کابینه فردا ، سید قاسم رشتیا » .

در خاطرات مجعول خود می نویسد که مدتی قبل از حوادث سوم عقرب سفیر امریکا از او میخواست تا زمینه ملاقاتش را با پادشاه از راه غیر معمول دیپلماتیک مساعد گرداند ، و او موضوع را با وزیر دربار مطرح می کند و بالاخره یک هفته قبل از سوم عقرب ، وزیر دربار زمینه این ملاقات را در اثر درخواست تلفونی سفیر امریکا را فراهم می کند و سفیر حضور وزیر دربار را منحنی مترجم تردید می نماید و بعد از خروج سفیر ، پادشاه از وزیر دربار می خواهد که میوندوال را نزدش حاضر کند .

قاسم رشتیا بسیار حقیرانه با این داستان سازی که همه شهود آن به سرای باقی شتافته اند به استثنای ظاهر شاه (که او هم در جواب آقای داود ملکیار که از وی در زمینه می پرسد ، میگوید ، کسانی که مقامات بزرگ را در دست میداشته باشند دشمنان زیادی هم میداشته باشند) که خود گویای آنست که این یک حرف دشمنانه است نه یک واقعیت . که ما اکنون این داستان را مختصر تحلیل می کنیم تا هموطنان بدانند دروغ هم اندازه ای دارد :

- اولاً باید پرسید که چگونه سفیر امریکا از بین آنقدر وزرا ، به رشتیا مراجعه می کند، که زمینه ملاقات خصوصی او را با پادشاه فراهم کند ، آیا رشتیا از چه اعتباری در نزد سفیر امریکا برخوردار بود که او را منحنی یک رابط خصوصی مورد استفاده قرار میداد ؟ (الا اینکه او از همان افراد سویه کابینه بوده باشد)

- باز چه شد که قاسم رشتیا با آنهمه اهمیتی که هم نزد شاه (به قول خودش) و هم نزد سفیر امریکا داشت ، بدون آنکه زمینه این ملاقات را فراهم کند ، صرف آنرا به وزیر دربار قصه می کند و هر دو خاموش می نشینند تا آنکه سفیر امریکا یک هفته قبل از حادثه سوم عقرب ، تلفونی از وزیر دربار تقاضای ملاقات با پادشاه را می نماید . که اگر سفیر ، این مسیر را می خواست و می شناخت ، دیگر چرا از رشتیا کمک می خواست .

- اگر سفیر امریکا ، آنقدر بر مقدرات افغانستان حاکم بوده و آنقدر بر ظاهر شاه مسلط بوده که می توانسته است ، با یک ملاقات با شاه ، یک صدر اعظم را موقوف و دیگری را مقرر کند (با وجود نقش و تسلط شوروی بر مسایل افغانستان) آیا برای گرفتن یک وقت ملاقات با پادشاه ، گاهی دامن قاسم رشتیا و گاهی دامن وزیر دربار را می گرفت ؟ .

- اگر سفیر امریکا آنقدر از اوضاع افغانستان مطلع بوده که قبل از جلسه رای اعتماد برکابینه دوکتور یوسف و قبل از حوادث سوم عقرب میدانسته که حکومت دوکتور یوسف مواجه به سقوط است ، پس این را هم میدانسته است که یگانه علت اعتراض وکلا بر کابینه محمد یوسف ، وجود قاسم رشتیا است که بالاخره او را از کابینه دوم او کشیدند که به ارتشاً و استفاده جوئی های نا جایز در تمام دوران وظایف دولتی اش مشهور بود ، دیگر آیا مراجعه سفیر امریکا به چنین فرد بی اعتباری هیچ منطق دارد ؟

- اگر میوندوال با امریکا و سفیر آن چنان رابطه خاص و محرمانه میداشت ، باید سفیر امریکا نیز از خصومت قاسم رشتیا با میوندوال ، کاملاً مطلع می بود و دیگر در مورد تقرر میوندوال ، دشمنش را واسطه نمی ساخت .

- بالاخره از آنجائیکه این داستان جعلی مبنی بر تقاضای سفیر امریکا در گرفتن وعده ملاقات از شاه به ارتباط تقرر میوندوال شمه حقیقت نداشت و از جمله همه کسان تنها ظاهر شاه حیات بود ، قاسم رشتیا به خاطر آنکه جعلش به گونه ای بر ملا نشود ، بعد از تقاضای سفیر امریکا از وی ، نمی گوید که او زمینه این ملاقات را فراهم ساخت ، بلکه آنرا به علی محمد وزیر دربار که آنهم دیگر حیات نداشت رجعت می دهد .

بنابر آن هم ما و هم ملت مطلع افغانستان متیقن هستند که هرگاه قاسم رشتیا شاهد چنین داستانی می بود ، زمانیکه کلیه امکانات منحن فورماسیونری شرق و غرب خود را و تمام نویسندگان کرائی و جراید متعلقه آنها را برضد میوندوال به خدمت گرفته بود و میوندوال هم در قید حیات بود ، در ارائه این اکاذیب یک لحظه دریغ نمی کرد ، چنانچه وقتی مرحوم آریا سایر اکاذیب رشتیا و فرهنگ را در «چه گفتند و چه نوشتند» بی پرده کرد چنان رشتیا و برادرش فرهنگ بی چاره و رنگ باخته شدند که افراد خانواده مرحوم آریا را برای عذر نزد او فرستادند تا از ادامه نشرات خود داری کند ، اما زمانیکه مطمئن گشتند که نه شهید میوندوال و نه مرحوم آریا حیات دارند ، این دو برادر چند پهلوی ، تعهدی را که در برابر اجرتی ، از هر سوئی که داشتند باید ادا می کردند ، که این جعل نامه را مشترکاً سر هم کرده اند .

در حالیکه تقرر میوندوال دو علت اساسی داشت . یکی ، بعد از آنکه دوکتور یوسف کابینه خود را به پارلمان ارائه کرد با اعتراض شدید عده کثیری از وکلا مواجه شد که همه وجود قاسم رشتیا را منحن یک فرد ناپاک و راشی و دست باز می شناختند و ادعا کردند که تا زمانیکه او در لست کابینه است به دوکتور یوسف رای نخواهند داد ، و در همین جریان باز هم وکلای ادعا کردند که یگانه فرد مورد اعتماد در این لست میوندوال است .

علت دوم که میوندوال را به صحنه آورد ، حوادث سوم عقرب بود ، که حکومت به بحران شدید و اعتراضات خیابانی مواجه شد و نتوانست بصورت منطقی بر آن مسلط شود که منجر به حوادث خونین شد و از طرفی سلطنت که میخواست این بحران را بگونه ای خاموش سازد ، با وجودیکه

مشهور بود که جنرال عبدالولی آمر گلوله باری بر مردم است ، اما سلطنت خواست آنرا با تغییر کابینه خاموش کند ، ومیوندوال را که از خوشبینی پارلمان در موردش مطلع بود وهم سلطنت می خواست ، این غوغای سیاسی فرو بنشیند و هم حکومت جدید بدون اعتراض از پارلمان بگذرد ، میوندوال را به صحنه آورد ، ولی چنان دستهایش را بست که روزیکه میوندوال استعفی کرد ، خود را خادم اعلیحضرت نامید ، نه صدراعظم کشور و خادم مردم ، که بعداً در تظاهرات علنی ای گفت که : در افغانستان ، شما اگر تمام مراحل قدرت را طی کنید و حتی صدراعظم کشور هم شوید ، صلاحیتی بیشتر از یک قاب چی نخواهید داشت .

هرگاه میوندوال چنان پشتوانه بیرونی مقتدری که رشتیا و صمدازهر شپادانه به او وصل می کنند ، میداشت ، کسی با او چون قاب چی معامله نمی کرد و نمی توانست بکند .

بالاخره باید به صمدازهر و همدستان گفت که اگر میوندوال جز ملت فقیر افغانستان، پناه گاهی دیگری در شرق و یاغرب چون شما میداشت ، واقعاً همچنانیکه ادعا کردید اید که نه در کشتن او صدای اعتراضی از جارچی های غرب و شرق برخاست و نه در محاکمه او چنین چیزی واقع می شد ، باید بگوئیم که شما یگانه جمله ای که در زندگی تان راست گفته اید با وجود نیشخندی که در لابلای آن نهفته است ، همین است و ما آنرا می پذیریم که بلی میوندوال جز فرزند راستین این ملت مظلوم و فقیر ستم زده ، کس دیگری نبود و جز به این مردم دردمند و سوگوار و خشمگین و دادخواه و منتقم ، به دیگری ارتباط نداشت . و بالاخره همین مردم افغانستان است که او را فراموش نمی کند و همین دلیر مردان و زنان افغان هستند که بازهم دشمنان او را در هر کنج وکنار شناسائی و بی پرده می کنند ، که تقلا های ازهر و همدستانش اکنون چیزی جز منحرف ساختن این نفرت ملی و تاریخی نیست .

میوندوال ومناسباتش باغرب و شرق

صمدازهر و همدستان ، با یک تلاش سرسام که نمی دانند چه چیزی را تأیید چه را تردید کنند ، و چون فاقد جوهر حقیقت اند ، لذا هیچ معیار و محک با ثباتی را نمی یابند تا بر آن استناد کنند ،لذا به یک شیوه بسیار مبتذل توسل جسته اند که برای شان اهمیت ندارد که چه گفته اند و چه می گویند فقط هرچه بدست شان می رسد به سوی شهید میوندوال پرتاب می کنند ، چنانچه یکبار میخواهند او را به غرب به خصوص امریکا وصل کنند و به سراغ شاهدان کرائی سیاسی می روند ، اما وقتی بی اعتنائی و بی پروائی غرب را نسبت به زندگی و مرگ او می بینند باز می خواهند آنرا به مثابه حربه ای در تخفیف او، به کار گیرند که گویا مرگ و یا قتل او در صحنه بین المللی مؤجد کدام صدا و اعتراضی نبوده است و باز وانمود می کنند که میوندوال با شرق و یاشوروی مناسبات حسنه داشته و رهبران کرملن در مرگ و فنای وی نقشی یا نظری نداشته اند .

که در حقیقت اینبار می خواهند نه تنها نقش رهبران شوروی را در کودتا های خونین و بد فرجام در افغانستان انکار کنند ، بلکه چون تعهدی در قبال رهبران کرملن دارند ، باید آنها را به گونه ای تبرئه نمایند .

باید خاطر نشان کرد که میوندوال مردی بود رزف بین ، که زندگی دیپلوماتیک طولانی داشت و به همان گونه دارای شناخت عمیقی از نظام های سیاسی و معیارهای مورد استفاده رژیم های مختلف در برخورد با منافع سایر ملل جهان بود ، که این آگاهی باعث می گشت که هم شخصاً در برخورد با آنها هوشیار و محتاط باشد و هم در ایجاد علایق در سطح ملی ، اهداف نهائی و استراتژیک آنها را از فراموش نکند و از طرف دیگر درک عمیق وی از مسایل جهانی مؤجد یک دیدگاه بسیار روشن و وابسته گی ها و پیوند ها به قدرت های بیرونی بود که این امر او را از هر اتکا و پیوند غیر ملی بر حذر می داشت ، که صرف نظر از بحثی مبنی بر سیر در افکار وی ، یک مثال بسیار عام و یک حکایت ساده ، به روشنی می تواند نظر او را در رابطه به اتکای بیرونی ، باز گوید .

روزی در محضر عده زیادی از اندیوالانش ، در رابطه با وابستگی های بین المللی و توقعات کشور های کوچک که می خواهند در سایه بزرگان جهانی آرام گیرند گفت :

اتکای کشور های کوچک و رژیم های آنها ها به قدرت های جهانی، برای تأمین یک پشتوانه حمایتگر و یا حافظ ، قصه همان پهلوان کاروان را به خاطر می آورد ، که کاروان سالاری که از دست قطاع الطریقان در عذاب بود ، شنید که در فلان جای پهلوانی زندگی می کند که می تواند یک تنه با صد تن بجنگد . کاروان سالار فکر کرد، با استخدام چنین پهلوانی می تواند خویش و ثروت خویشتن را از شر دزدان حفظ کند ، نزد پهلوان رفت و با قبول اجرت بسیار گزاف و تهیه خوراکی بسیار مکلف و غلامانی که تخت حامل پهلوان را بر شانه بکشند ، پهلوان برای حفاظت کاروانش استخدام کرد . قطاع الطریقان که از استخدام پهلوان شنیدند ، مدتی را به صبر و نظاره سپری کردند ، بالاخره تصمیم گرفتند که شانس خود را دربر خورد با پهلوان امتحان کنند . لحاظاً روزی به کاروان بسیار نزدیک شدند ، اما به آن صدمه نزدند و برگشتند تا ببینند که پهلوان چه میکند . دیدند که او هنوز بر تختش لمیده و پروائی ندارد ، باز حمله کردند و کاروان را به غارت بردند ، وقتی به عقب نگاه کردند باز پهلوان را خوابیده و آرام دیدند . اینبار که جسور تر گشته بودند ، با حمله دیگر همه کاروانیان و اشتران را کشتند و رفتند ، اما پهلوان هنوز لمیده بود . خشکین تر شدند که چرا آنقدر در غارت کاروان منتظر شده بودند ، با حمله دیگر پهلوان را از تخت پائین انداختند و غلامانش را به هلاکت رساندند ، اما پهلوان هنوز آرام بود و تکان نمی خورد ، بالاخره کاروانیان فیصله کردند تا از شر او برای همیشه خلاص شوند ، لذا شروع کردند به کوبیدن او و چوب های تیز کرده را در او فرو بردند . اینجا بود که وجود پهلوان به درد آمد ، از

جا برخاست و دست انداخت و هر باری یک نفر را بدو نیمه کرد تا آنکه قطاع الطريقان نابود شدند . بلی این پهلوانان کاروان تا زمانی که خود به درد نیابند به دفاع از کسی بر نمی خیزند .

مطمئن هستیم که هموطنان نتیجه این حکایت را خود حدس زده اند و دانسته اند که میوندوال چه میگفت و این عناصر ، او را به چه تار خامی می خواهند ببندند .

اما ثبات سیاسی و استواری ملی او و حساسیت انسانی میوندوال از محدوده صرفاً حکایتی ، بسیار فراتر بود . چه زمانی که همه قدرت مندان بعد از کسب مقام و موقعیتی ، دیگر در پوشش سنگ پشت ماندنی می خزند و برای حفظ خویش و مقام خویش همه واقعیت های تلخ را انکار می کنند ، شهید میوندوال از آنجا که انهامکی جز به ملت افغانستان و تعهدی جز در برابر وجدان انسانی خویش نداشت ، آنگاه که اسرائیل ، این عامل استعمار غرب در قلب ملل عرب ، شروع به توسعه کرد و با شبخونی در 1967 ع سرزمین های عربی اطراف را تصرف نمود ، میوندوال بود که با حساسیت انسانی در ضدیت با تجاوز و توسعه جوئی ، و با اعتقاد ایمانی که ملل مسلمان و هم دین ملت افغانستان مورد حمله غافلگیرانه قرار گرفته بود ، استوار تر و بی دریغ تر از اکثر رهبران وابسته شرق و غرب جهان عرب ، موسسه ملل متحد را منحه یک سازمان مسئول صلح و ثبات جهانی چلنج داد که اگر در برابر این تجاوز بر حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ملل عرب خاموش می نشیند در حقیقت به یک تجاوز صریح نظامی و عملیه ضد حقوق بشری صحنه می گذارد .

شهید میوندوال دلاور مردی که نه بیمی بر خویشتن داشت و نه موقعیت و مقامش او را به کرنش و کتمان حقیقت واداشته می توانست در جریان همین سفرش ، در کنفرانس مطبوعاتی ای که در واشتنگتن دایر کرد ، چون انسانی که به حقیقت می نگریست ، در قلب ایالات متحده ، ندای وجدان بشری را بلند کرد و گفت « در همین لحظه ای که ما در اینجا ایستاده ایم ، بر روی ملت ویتنام هر روز 2000 تن بمب فروریخته می شود که در دیده یک انسان حساس ، غیر قابل تحمل است و ما آرزو مند هستیم که ایالات متحده بر سیاست خود در ویتنام تجدید نظر کند .

آیا این جفای عظیم و گناهی عظیمتر از آن نیست که مردی چنین انساندوست و آزاده و صادق را کسانی اتهام بندند که خود قوای اشغالگر بیگانه را به کشور خویش خیر مقدم می گفتند و کشتار و قتل هم میهنان خویش را به قوای اشغالگر بیرونی تهنیت و شاد باش می گویند .

چنانچه در نتیجه این کنفرانس ، ایالات متحده از میوندوال خواست بیانیه اش را پس بگیرد ، که او این تقاضا را رد کرد و در نتیجه حکومت ایالات متحده اعلان کرد که کمک های آن کشور ، به وادی هیرمند در افغانستان متوقف ساخته شد .

هموطنان ! قضاوت کنید که این فرزند پاکنهاد و باشهامت شما چگونه از اراده استوار و وجدان بیدار شما در برابر قدرت مندان جهان نمایندگی کرد و چگونه سر فرازی ملی و ایمانی را ثبت تاریخ افغانستان نمود ، اما نا چیز کسانی با چه حقارت بر او تاختند ، مردی چنین دلیر و توانا را چه نامردانه خفه کردند و باز چه مزورانه در قفایش به تهمت و افترا نشسته اند .

در مورد میوندوال و مناسباتش با شرق بخصوص اتحاد شوروی میتوان گفت که او از نیت رهبران کرملن در برخورد شان با حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان همیشه بیم ناک بود ، چنانچه نویسنده این سطور خود در صحبتی با وی شنیده است که گفت : «زمانیکه متعلم مکتب بود ، هر بار که معلم نقشه جهان را بر دیوار آویزان می کرد ، او از نظاره کشور کوچک ارضی ای چون افغانستان در جنوب سر زمین پهناور و نیرومندی چون اتحاد شوروی به این اندیشه می افتاد که اگر روزی ، قوای شوروی چون برف کوچی بر جنوب بلغزد ، سرنوشت این کشور چه خواهد شد .»

این بیم که بر قلب وی خانه کرده بود ، حکایت گر دیدی بر افق های دور ، و درکی بود از روشن بینی بر آینده ، که بالاخره این پاسبان نگران این مرز وبوم باستانی ، اولین کشته همین موج ویرانگر گشت .

همین دلهره شهید میوندوال از نیات زمامداران شوروی نسبت به افغانستان بود که زمانیکه رئیس مستقل مطبوعات در دوران صدارت محمد داود بود ، و روزیکه مجلس وزرا به ریاست محمد داود می خواست بر قرار داد های نظامی با شوروی و کسب سلاح و تعلیمات نظامی به افغان ها موافقه کند ، شهید میوندوال صریحاً در مجلس ابراز داشت که شوروی یک قدرت جهانی است و در همسایگی افغانستان موقعیت دارد و از طرفی آرزو مندی های تاریخی در رسیدن به بحر هند در اذهان وجود دارد ، بنابراین اگر صرفاً به کمک های اقتصادی و زیر بنائی اکتفا شود ، زیرا موافقات نظامی ، احتمال وابستگی های نظامی را بدنبال خواهد آورد . که محمد داود به خشم آمد و گفت که : ما در مجلس خود چیز هائی را می شنویم که رادیو های دشمنان ما می گویند ، هر کسی با پالیسی های ما موافق نیست ، بهتر است با ما نباشد . شهید میوندوال ، در پاسخ او گفت : من اینرا براساس منافع ملت افغانستان و بخاطر صیانت از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی افغانستان می گویم و من تاریخ کشور خود و دیگران را میدانم و در این مورد هم ضرورت ندارم از کسی بیاموزم . اینرا گفت و مجلس وزرا را ترک کرد ، و با وجود تقاضا های مختلف ، دیگر به کار بر نگشت تا آنکه رژیم تصمیم گرفت او را به خارج از کشور به کاری بگمارد .

شهید میوندوال با وجودیکه بر ایثار و حس فداکاری ملت شوروی در مقاومت های تاریخی آنها در برابر تجاوزات بیرونی و استبداد داخلی به دیده قدر می نگریست ، به همین سان نیت پنهان رهبران شوروی را چه در بر خورد با ملل تحت سلطه آسیائی و اروپائی آن و چه در معامله با هم پیمانان و دوستانش به دیده انتقاد می دید .

میوندوال اعتقادات دینی را پشتوانه اندیشه های اجتماعی و سیاسی خویش می شناخت و ملیت افغانی را محصول یک وجدان مشترک تاریخی مردمان سر زمین خویش میدانست که مؤجد غرور و سر فرازی آگاهانه ملی و حافظ استقلال ملی و تمامیت ارضی کشور می توانست باشد . از جانبی بر نقش و تعمیل دیکتاتوری در کلیه مظاهر آن منحیث یک وسیله توصل به دموکراسی و حاکمیت مردم بد گمان بود و آنرا تردید میکرد . که اینها همه او را در خط مقابلیات و اهداف رهبران شوروی ، قرار میداد ، و او را یک سیمای منحصر به فرد و مستقل فکری و سیاسی می بخشید .

این عوامل و دهها عامل دیگرکه از حوصله بحث کنونی بیرون است ، دست بدست هم داد بود و رهبران شوروی که دیگر خود به هیچ یک از پرنسپ ها و اصول ادعائی منہمک نمانده بودند ، و ضمناً اهداف و استراتیژی هائی را در انحراف مسیر اذهان ملت شوروی از بحران های داخلی و ملی ، با پیشروئی موج آسا به سوی جنوب ، تدارک می دیدند ، و برای اینکار بائسیت همه سد های سیاسی و فکری و اجتماعی و بالاخره نظامی را تخریب می کردند ، میوندوال را به مثابه شخصیتی می دیدند که تشکل یک حلقه ملی مقاومت را بدور او بدیھی می شمردند ، لذا به مثابه بُعدی از ابعاد خصومت با میوندوال در توامیت با استبداد و ارستوکراسی و جیره خواران رنگارنگ و عمال مستقیم خود ، او را از صحنه سیاسی کشور برداشتند .

این بود پاسخ مختصر و فشرده به جواب ازهر و شرکا ، که می گویند رهبران گمراه شوروی در نابودی میوندوال هدف و فایده ای نداشته اند .

آنچه جالب است مطلبی است که صمد ازهر ، از هر منبع و یا مرجعی که آنرا سری بدست آورده و یا علنی اقتباس کرده است ، مبنی بر اینکه : میوندوال در ضمن یک مسافرت غیر رسمی به شوروی ، از رهبران شوروی می پرسد، هرگاه حزب وی از طریق انتخابات در افغانستان قدرت سیاسی را بدست بگیرد ، نقش شوروی در برابر آن چه خواهد بود ، که رهبران شوروی به وی پاسخ روشن و یا صریح نمی دهند .

هموطن گرامی ، چنانچه گفتیم که سرسام منطق در فقدان حقیقت ، ازهر و شرکا را چنان سرگردان ساخته که بدرستی دانسته نمی شود ، چه را تردید و چه چیزی را تا ئید می کنند ، که

دیگر اهمیتی هم ندارد . اما آنچه در این میان از اهمیت بر خوردار است، نفس این موضوع است ، که اگر واقعیت داشته باشد خود بیانگر مطالبی است که صمد از هراز اظهار آن پشیمان خواهد بود .

اولاً اینکه دیده می شود که رهبران شوروی ، تا کدام حدی در مسایل داخلی افغانستان دست دارند و برخلاف کلیه اصول همزیستی و همسایگی و روابط متقابل بین المللی ، برخلاف اصل عدم مداخله در مسایل داخلی سایر ملل ، وقتی یک شخصیت دراک سیاسی می خواهد در پروسه سیاسی کشورش بصورت مشروع و دموکراتیک نقشی را ایفا کند ، مجبور است از مداخله گران شوروی بپرسد که آیا در صورت موفقیت وی ، با او مخالفت نخواهند کرد، که این خود سند مداخله ناگوار و استعماری یک کشور است در کشور دیگر .

با سکوت و عدم جواب صریح رهبران شوروی به شهید میوندوال ، در حقیقت رهبران بی چاره شوروی ندانسته اند که به مداخله در امور داخلی کشوری که ادعای دوستی با آنرا دارند ، متهم شده اند ، که این توسعه جوئی را با سکوت خود ، من حیث سند محکومیت سیاسی خویش مهر کرده اند .

از آن جائیکه به مداخله در امور داخلی افغانستان اعتراف کرده اند ، مبین آنست که آنچه در افغانستان واقع شده و یا می شود در دست اینهاست که نقش آنها را در کودتا های نا فرجام خونبار ، به اثبات میرساند ، و صمد از هر و شرکا را تا اعماق دروغگو می سازد .

این تسلط شوروی بر مسایل افغانستان است که حتی یک حرکت کاملاً ملی و دموکراتیک را اجازه نمی دهد ، دیگر چگونه به سفیر امریکا اجازه میدهند که صدراعظمی را در افغانستان نصب کند . که باز رشتیا و فرهنگ را عقوبتی و صمد از هر را عرقی با ید فرا گیرد .

اما از همه مهمتر آنکه میوندوال که همه به فهم و رسائی و اندیشمندی او معترف اند ، هرگاه برای یک امر اصولی و دموکراتیک و قانونی و متکی بر حمایت ملت ، که کسب قدرت سیاسی از طریق مرجع تمثیل ملت باشد ، بخواهد بداند که آیا رهبران شوروی بر علیه او اقدام خواهند کرد ، دیگر چگونه و به کدام منطق ، یک انسان عاقل چون او نمی توانست بفهمد که هرگاه قدرت سیاسی را به زور و یا کودتا در افغانستان بگیرد ، آیا شوروی بر او مستقیم و بی پرده حمله نخواهد کرد ؟.

ما این سخن را با آنکه تمام نیست ، در همین جا می گذاریم ، زیرا با افشای این موضوع ، آنچه را ما میخواستیم به اثبات برسانیم ، صمد از هر و شرکا خود در ثبوت آن شهادت دادند .

شکنجه های مشهود و اعترافات واهی

از هر و همدستانش نمی توانستند شکنجه های وحشیانه ، در هدایت مثلث خونین پنجه پرچم - داود و رهبری شوروی را در جریان کودتای نام نهاد انکار کنند، زیرا گفتار و شهادت های فرزندان افغان که از هیولای بد فرجام کودتای سرطان ، سر بردند ، چه در جریان زندان و چه بعد از رهائی ، همه حاکی از شکنجه های وحشتناک ، استبداد و استعمار بود .

از طرف دیگر خود صمد از هر و همدستان او به گونه هایی به شکنجه زندانیان کودتای نام نهاد اعتراف کرده اند ، که مثال آنرا در فوق تذکار دادیم ، لذا به حیلۀ دیگری متوسل شده اند . چه صمد از هر می گوید که اگر دیگران شکنجه هم شده باشند ، او میوندوال را با ناز و نوازش استنطاق میکرد ، و می خواهد که این مضحکه را مردم افغانستان باور کنند ، اما فراموش کرده است که می گوید او جز فرمانبردار قدیر چیزی دیگری نبوده و قدیر بوده ، که او را بر این کار گماشته ، و باز قدیر بوده که او را بدون سند به استنطاق وا داشته است .

اگر قدیر کارساز تمام استنطاق ها و شکنجه های سایر فرزندان این ملت بود ، چطور شد که او همه زندانیان را به خشن ترین شکنجه ها کشاند ، ولی میوندوال را به لطف و مرحمت صمد از هر سپرد ، در حالیکه ملت افغانستان به سادگی میدانند که تمام هدف نابودی میوندوال بود . که جان همه را در زیر ضربات لگد و مشت و چوب و وسایل برقی به لب رسانیدند تا بر میوندوال شهادت ناحق بگیرند .

در جای دیگر صمد از هر می گوید که قدیر بعد از مدتی به او گفت دیگر اسناد مهم نیست ، اعترافات دیگران را وسیله استنطاق و بازجویی از میوندوال قرار دهید . خواننده محترم دقت کند که یکبار هیچ سندی مبنی بر اتهام بر شهید میوندوال در دست ندارند و اعترافات دیگران را وسیله اتهام قرار میدهند ، در حالیکه هم خود صمد از هراقرار می کند و هم شکنجه شده گان شهادت میدهند که اعترافات شان با شکنجه گرفته شده است . مگر باز هم صمد از هر اعترافات و یا اعتراضات اکرم پیلوت را در برابر شهید میوندوال به مثابه سند اتهام بر میوندوال میدانند. بدون آنکه این مهره مستقیم استعمار به خاطر بیاورد که خود می گوید که اعتراف با شکنجه ، فاقد اعتبار است ، مگر جائیکه نفسش بر وجدانش حکومت می کند دیگر فراموش می کند که خود او به همین یکی دو اعتراف بی سروپا که در بالا توضیح کردیم استناد می کند و حکم قتل میوندوال را صادر می کند .

اما هدف ما بیرون کشیدن تناقضات منطقی و حقوقی صمد از هر نیست؛ بلکه اثبات این مسئله هست که برای او و همدستانش که اکنون با لفاظی های حقوقی و قانونی خود را می پوشانند ، اینها

همه بی معنی است ،آنچه برای اینها اهمیت داشت و دارد ، صرفاً اجرای دساتیر استبداد و استعمار است که به اجرای آن بی توجه به همه پرنیسیپ ها و ارزشهای انسانی تعهد سپرده اند .

قبل از آنکه شاهکار صمد ازهر و همدستان را در آنچه به نام اعترافات شهید میوندوال چهل سال قبل ، سر و پا کنده به نشر سپردند و چهل سال بعد باز همان اوراق را که جز شرمباری مثلث کودتای سرطان چیزی دیگری نیست نشخوار کرده اند ، به بحث بگیریم ، میخواهیم به نکته دیگری که خود داستان مستقلی را خواستار است مختصر اشاره کنیم ، و آن اینکه اگر میوندوال شکنجه نشده بود و بعد از گرفتن اعترافات مضحک با وارخطائی دیوانه وار او را به قتل نرسانده اند و اگر او بروی بدنش آثار شکنجه های دردناک نبود ، دیگر چرا جسد او را در تاریکی شب ، در داخل یک موتر در ولایت کابل در حالیکه همه چراغها را خاموش کرده بودند ، به همسرش برای چند لحظه درزیر چراغ دستی نشان دادند و تا همسرش گفت که شما وحشی ها گفتید که او دیشب خود کشی کرده در حالیکه بدنش نیمه گرم است و دست هایش باز می شود ، آنهاچراغ را دستی را خاموش کردند و او را از موتر بیرون کشیدند ، چه اگرزخم و آثار شکنجه در بدن او نبود چرا او را در اطاق روشن به همسرش نشان ندادند و همین داستانی که امروز صمد ازهر ازطب عدلی سرهم کرده است چرا همین جواب را به همسر شهید میوندوالدر همان زمان نه گفتند . اگر باز از بیم روشن شدن حقیقت نمی ترسیدند چرا جنازه او را به همسر و فامیلش نه سپردند . آیا این مخفی کاری هیچ دلیل دیگری جز ترس از افشای ستمگری های این جلادان می تواند داشته باشد .

هرگاه میوندوال را به قتل نرسانده بودند و او دست به خود کشی زده بود ، و ورژیم کودتا درست می گفت ، چرا عکس های آنرا آشکار نکردند ، چرا به یک خبرنگار حتی داخلی اجازه تهیه یک راپور را ندادند ، و چرا تا حال نامی از پاسبان دهن دروازه زندان او نبردند و چرا او را مورد مواخذه قرار ندادند که درتمام مدتی که میوندوال لباس های نایلونی خود را بادست پاره میکرد و با کمر بند گره می زد و هیچ نه معلوم شد که چگونه خود را آویخته است ، این پاسبان یکبار به درون نگاه کرده است . چرا غیر از یک داکتر لرزان و ترسان چند دوکتور دیگر را به خاطر حساسیت قضیه حاضر نکردند تا آنها خود کشی را تائید کنند و بالاخر باید میت او را به فامیلش میدادند ، تا آنها قناعت می کردند که دروغی و خیانتی و جنایتی صورت نگرفته است ، اما مبرهن است که این همه دروغ و اختفا و بیم از افشا، صرفاً و صرفاً مبین یک حقیقت است و آن اینکه این جلادان اجیر ، کمر به خونخواهی فرزند گرانمایه مردم افغانستان بسته بودند و بس.

و باز اگر میوندوال بعد از شهادت سرسام و کاذب اکرم پیلوت ، چنان مشوش و مضطرب شده باشد که تصمیم به انتحار بگیرد ، دیگر چرا در روز آخر زندگی اش ، از خانه ادویه قلب خود را

بخواهد. اما جالبترین مسئله این است که او در ضمن اشیای مورد خواست خود، کتاب گاندی را از خانه مطالبه کرده است. کسی که تصمیم به انتحار داشته باشد، آیا کتابی برای مطالعه می‌طلبد؟ لذا علت این کتاب خواستن، صرف دو چیز می‌تواند باشد: اولاً هرگاه این کتاب قبل از بازداشت مورد مطالعه اش بوده باشد، مبین آن است که او به مقاومت منفی یعنی به مبارزه بدون خشونت علاقمند بوده است و گر نه باید مشغول مطالعه آثار، هیتلر و یا ستالین میبود. یا آنکه بدین وسیله به بیرون پیغام داده است که او را ناحق، به یک عملیه خشونت بار سیاسی متهم کرده اند، و او چنین نیت و آرمانی نداشته است.

هم وطن گرامی اکنون ما به آن اوراقی می‌پردازیم که مثلث خونین پنجه، با کارسازی صمد ازهر، آنرا چون دستاوردی، در توضیح نا مشروعیت ها و در توجیح جنایات عظیم تاریخی خویش، بر ضد فرزندان پاک نهاد ملت، به مثابه سند نهائی ارائه کردند، و با گرفتن اعترافات واهی و بی بنیاد، از شهید میوندوال، با بی خردی تمام و کمال آنرا مدرک نهائی در نابودی وی شناختند.

اما قابل تذکر است که در استنتاج و باز پرسی، آنچه حایز اهمیت است، نوشته و گفتار فرد مورد باز پرسی است، نه سوالات مستنطقین، زیرا باز پرسی قضائی و حقوقی، همانند سوال و جواب های مکتبی نیست که بانیست جواب در مطابقت با سوال ارزیابی شود، زیرا در سوال و جواب متعارف، دو طرف در خصومت و تضاد باهم نیستند، و اگر جواب، سوال را تعقیب نکند، جواب دهنده نا مؤفق پنداشته می‌شود، اما در استنتاج قضائی، دو طرف در تضاد باهم هستند، که یک طرف تلاش می‌کند تا طرف مقابل را محکوم سازد. لذا سوال او هر چه باشد و هر قدر حاوی اتهام باشد، طرف بازپرسی هیچ مکلفیتی در مطابقت با سوال ندارد. زیرا آنکه می‌خواهد کسی را محکوم کند، می‌تواند هرچه را نیت و هدف دارد، بپرسد. اما به هیچ صورت این سوالات محک و سند محکومیت شمرده نمی‌شود، و صرف آنچه را طرف مقابل بازجوئی می‌گوید و می‌نویسد، حایز اهمیت است، که باید به دقت دیده شود که آیا جوابات در مجموع با اتهام، مطابقت دارد یا نه، و آیا متن آن جواب، به تنهائی می‌تواند، اتهام کلی را تثبیت کند یا نه. بنابراین ما در ذیل صرفاً همان نوشته هائی را باز نویس می‌کنیم که اعترافات شهید میوندوال خوانده شده است و بخاطر جلو گرفتن از طول کلام و هم بنا بر عدم اهمیت از ذکر سوالات خود داری می‌کنیم، هرگاه هموطنان خواستار سوالات باشند، میتوانند آنرا در سایت وزین کابل ناته، مطالعه کنند.

جواب اول:

« شما در باره دونفر یعنی مرستیال و عبدالرزاق خان پرسان کردید و من جواب دادم که با آنها ارتباط نداشته ام و اگر کدام کس دیگری هم مورد نظر شما باشد سوال کنید، بشما معلوم است که به من توصیه شد توسط دو پیغام که من پاسپورت گرفته خارج بروم، من از این قضایا خبر نداشتم و حسب وعده رئیس صاحب دولت من منتظر بودم که سهمی در همکاری با رژیم جدید بگیرم

ولی اکنون برای من دسیسه ایجاد شده است و من به قضاوت و حق بینی شما عقیده دارم که می توانید حقیقت را دریابید که نام من در این موضوعی که نمی دانم چگونه پیچانیده می شود .

جواب دوم :

«چون شما فرمودید که از اشخاص متهم ، شهادتی علیه من موجود است و می توانید آنرا به من بشنوانید من به شنیدن آواز ثبت شده این شهادت اعتراض ندارم . در محکمه اعتراضی ندارم . چونکه خواهش خود من بود».

جواب سوم :

« قراریکه در چند شب تحقیق اظهار فرمودید که دلایل زیادی علیه من وجود دارد و شواهد هم موجود است که من در خانه خود مجلسی ترتیب نموده بودم و در آن مجلس یک عده اشخاص موجود بودند و در آن توطئه علیه رژیم چیده شده است ، من اعتراف می کنم که در ترتیب چنین مجلس مرتکب اشتباه بزرگی شده ام .

جواب چهارم:

در این مجلس که در اوراق جداگانه اعترافیه نوشته ام ، چنانچه در تحقیقات معلوم شده است خان محمد خان عبدالرزاق خان و محمد اکرم پیلوت می باشد .

جواب پنجم :

معرفت و آشنائی خود را با خان محمد خان و عبدالرزاق خان در اوراق جداگانه گفته ام و محمد اکرم پیلوت را جدیداً در چند شب گذشته معرفی شدم ، خان محمد خان همان خان محمد خان مرسیال و عبدالرزاق خان قوماندان سابقه هوایی است .

جواب ششم :

در این مجلس انتقاداتی راجع به رژیم صورت گرفت و اشخاص حاضر اظهار داشتند که دست به یک کودتا دست بزنیم .

جواب هفتم :

هریک آنها در باره مسلک خود سخن می راندند و از نقطه نظر مسلک تشریح می کردند تفصیل حرف شان به یادم نیست ، مکرر اینکه خان محمد خان آمادگی قوای زمینی و عبدالرزاق خان از قوای هوایی صحبت کردند . هم وطن محترم لطفاً این به اصطلاح اعترافات را یکبار دقیقاً سر تا پا بخوانید که آیا این نوشته ها اعتراف است و یا در حقیقت رد همه الزامات ، و آیا چنین اعترافی می تواند کسی را محکوم به مرگ کند . اما صمد از هر که دیروز همه رافریب داد و به پاس آن صله گرفت ، امروز که ملت افغانستان با استفاده از امکاناتی ، مجال بررسی و تحلیل دارد و دیگر اجیران استبداد و استعمار به آسانی نمی توانند ، چشم هارا به نه دیدن و عقل هارا به نه فهمیدن ، بزور وادار کنند ، حال می گوید که این آغاز اعترافات شهید میوندوال بود و قبل از آنکه اعترافات دیگری را از وی بیرون بکشیم ، دست به انتحار زد . اما سوال آنست که هرگاه این اعترافات کامل

نبوده و نمی توانست اسباب محکومیت شهید میوندوال را فراهم کند ، دیگر چگونه آن محکمه مسخره مشتی اجیر رنگارنگ ، براساس آن میوندوال را محکوم به اعدام کرد و اگر ادعا می کنند که اعترافاتی در مورد او وجود داشت ، که ما شیوه بدست آوردن این اعترافات در بالا توضیح کردیم ، آیا در کدام ظلمت سرای جهانی شما دیده باشید که کسی را محکمه کنند که او قبلاً تلف شده است و او هیچ امکان آنکه در محکمه از خود دفاع کند نداشته باشد ، و او را بعد از مرگ ، محکوم به اعدام بشناسند ، که این خودبه صراحت ، نیت به قتل و نابودی او را از قبل آشکار می کند ، که رژیم کودتا خود به آن نیت شوم اعتراف می کند . بخصوص که پیشوای مستبد و متکی به بیگانه کودتای سرطان خود در پای این حکم بی خردانه اعدام میوندوال ، بعد از مرگ وی امضا می کند .

اکنون نظر مختصری به جوابات بالا می اندازیم تا ببینیم که شهید میوندوال این فرزانه مرد دلیر با تمام خشونت ها ، شکنجه ها و اهانت ها ، با تن بیمار و درد ناک باز هم برخلاف آنچه صمد از هر ، با وقاحت و جسورانه ضد کرامت انسانی ادعا می کند که او بعد از شهادت اکرم پیلوت بر ضد وی (که در بالا توضیح کردیم) به اضمحلال مشهود روانی دچار شد و اعترافات بالا را نوشت . که ما به صراحت می بینیم که باتمام تلاش شرماگین از هر و همدستانش ، او با آنکه درد مند و مجروح است ، اما هیچ گاه از هوشیاری و درک در شناخت سوئے دانش و معیار عقل جلادان باز نمی ماند و چگونه الزامات آنها را به خود شان رجعت میدهد .

جواب اول :

خواننده گرامی به خاطر بسپارد که این ورق تحقیق شماره 13 خورده است و تمام اوراقی که در ذیل می آید شماره های 14 تا 18 را دارد که بیانگر آنست که شماره های بعدی متعاقب هم آمده اند . و شهید میوندوال در این نوشته هرگونه ارتباطی را با خان محمد خان و عبدالرزاق خان را تردید می کند و می گوید که من از این قضایا خبر نداشتم و نام من به ناحق در این موضوعی که نمی دانم چگونه است پیچانیده می شود .

باید متذکر شد که صمد از هر در سیاه نامه خود اعتراف کرده است که با وجودیکه در هیت تحقیق خان محمد خان نبود ، اما خود به اطاق او که تا آنوقت اعترافی نکرده بود ، داخل می شود و با آگاهی و اطلاع از خصوصیات روانی وی ، با شیوه های مزورانه و کلمات متملقانه ، او را به گفتار می آورد . در حالیکه ماچندین شخصیت بی گناه را سراغ داریم ، که شهادت های خان محمد خان را بر خویشتن ، بی دلیل و غیر حقیقی خوانده اند ، که گفتار های خان محمد خان بر علیه آنها حاکی از یک هیجان نا محدود بوده و کوشش او را در تذکار اسامی افراد و توضیح حالات ، غیر عادی و نا منتظم و خود ساخته خوانده اند . چنانچه صمد از هر نیز غیر مستقیم به این حالت نا متعادل خان محمد خان اشاره میکند ، بنابر آن اینکه چه عاملی خان محمد خان را واداشته است که بر هرکسی، بی دلیل انگشت بگذارد،

ناشناخته و کاملاً غیر قابل قبول از یک انسانی که به وطن دوستی و مردم خواهی ، در تمام حیات شهرت داشت می باشد .

روی همین دلیل است که شهید میوندوال تصور می کند که شاید قضایائی که وی از آن مطلع نیست مطرح باشد و هنوز به عمق و وسعت توطئه برضد خویش کاملاً مستشعر نیست که می گوید که ، نام من در این موضوع ایکه نمی دانم چگونه پیچانیده می شود. اما وقتی در سوالات متعاقب آن ، به کنه مقصد رژیم پی می برد ، و مطمئن می شود که هدف توطئه اوست ، آنگاه به شیوه دیگری پاسخ می گوید .

جواب دوم :

شهید میوندوال به هیئت استنتاج می گوید که شما گفتید که از اشخاص متهم شهادتی علیه من موجود است ، و این زمانی است که از اکرم پیلوت به او گفته اند ، چه شاهکار صمد از هر یعنی شهادت اکرم پیلوت مطرح شده است و هیئت استنتاج از وی می پرسد اگر خواستار شنیدن آواز ثبت شده دیگران است آنرا به او می شنوایند ، که میوندوال می گوید که به شنیدن آواز ثبت شده آنها اعتراضی ندارم ، نه آنکه بگویم ، به شهادت های آنها اعتراضی نه دارم ، که در اثر فشار و یا شکنجه باز او را وادار می کنند که بگوید در محکمه اعتراض ندارم ، اما هیئت کردن باز اصرار می کنند که بگو به خواهش من بود . حالا نمی دانیم به زعم این هیئت تحقیق گزافه گوی نادان ، اینکه کسی بگوید که به شنیدن آواز شاهدان اعتراض ندارم ، آیا این معنی عدم اعتراض بر شهادت آنها را میدهد ؟ از طرفی دیگر خود واضح می سازد که فشاری مطرح است که نمایانگر آنست که هیئت بیچاره نمی داند چگونه سند بگیرد .

اما از آنجا که این جواب متعاقب شهادت ادعائی اکرم پیلوت است ، دیده می شود که برخلاف دروغ شاخدار صمد از هر که میوندوال بعد شهادت اکرم پیلوت به اضمحلال روانی مواجه شد ، نشان میدهد که او کاملاً هم مسلط بر گفتار و روان خود است و هم معیار مستنطقین را اندزه می کند . و به صراحت می گوید که شما گفتید نه آنکه من گفته ام .

جواب سوم :

باز هیچ اعترافی از شهید میوندوال در جواب سوم وجود ندارد ، می گوید ، قراریکه در چند شب تحقیق اظهار فرمودید ، بدین معنی که هیچ سندی و هیچ مدرکی را ارائه نکرده اید ، صرف اظهار کرده اید ، و نمی گوید من اظهار کرده ام ، می گوید شما اظهار کردید که دلایلی و شواهدی موجود است که من در خانه خود مجلسی علیه رژیم ترتیب نموده بودم ، که باز هم صریحاً واضح می سازد که هیچ دلیل و شواهدی ارائه نکردند و صرف گفتند که دلایل و شواهد موجود است ، که تا اینجا هیچ چیزی نه اعتراف شده بلکه همه ادعا ها با این بیان تردید شده ، که همه را شما گفتید ، مگر نه دلایل و شواهد ادعائی را و نه سندی ارائه کردید و به تعقیب آن جمله ای گفته می شود که هیچ ارتباط منطقی و تحقیقی با موضوع مطروحه ندارد

چنانچه شخصی بگوید که ، شما گفتید : که مجلسی برای سر نگرانی رژیم ترتیب کردم ، من اعتراف می کنم که در ترتیب مجلس ، مرتکب اشتباه بزرگی شده ام ، که این ، اعتراف به اشتباه در ترتیب مجلس است ، نه در هدف مجلس .
چنین وصله ناجور فقط می تواند دو علت داشته باشد یا آنکه چون هیئت تحقیق ، دیده است که نمی تواند میوندوال را به اعتراف کاذب وادارد ، او را به زور وادار به نوشتن جمله بی ربط آخری ساخته اند .
یا آنکه شهید میوندوال با توانائی ادبی ایکه داشت ، به یک امر غیر اصلی و بی ارتباط ، که اشتباه در ترتیب و تنظیم و تدویر مجلس است اعتراف می کند . که واجد هیچ اتهام و محکومیتی نیست ، وسایر قسمت های این اعتراف کاذب از آنجا باطل می شود که به هیئت تحقیق گفته می شود که شما گفتید ، نه آنکه من می گویم .

جواب چهارم :

شهید میوندوال می گوید در این مجلس که در اوراق جداگانه اعترافیه نوشته ام ، چنانچه در تحقیقات معلوم شده است خان محمد خان عبدالرزاق خان و اکرم پیلوت می باشد.

هم وطن گرامی دقت کنید که در جوابیه اول که شماره 13 دارد بعد از آن تمام این به اصطلاح اعترافات ، مسلسل متعاقب آن نمبر خورده است که به وضاحت نشان میدهد که بعد از ورق شماره 13 این دومین بار است که شهید میوندوال از خان محمد خان و عبدالرزاق خان نام می برد که بار اول هر گونه ارتباطی را با آنها رد می کند بنابر آن وقتی می نویسد که در اوراق جداگانه اعترافیه نوشته ام ، با هوشیاری تمام ، به همان جوابات قبلی مراجعه می کند که در آنجا ارتباط با این اشخاص را تردید می کند . وقتی می گوید در تحقیقات معلوم شده ، باز هم به چیزی اشاره می کند که اساس حقوقی و شهودی ندارد که کدام تحقیقات ؟ و صرفاً همان کسانی را که به هر وسیله ای بوده ، بر ضد خودش شهادت داده اند نام میبرد . در حالیکه با اشاره به اوراق جداگانه اعترافیه در حقیقت دو باره آنرا نفی میکند ، چه چنین اوراق اعترافیه ای وجود ندارد .

جواب پنجم :

وقتی از او خواسته می شود که در مورد آشنائی قبلی با این افراد بنویسد ، جواب می گوید که از آشنائی خود با خان محمد خان و عبدالرزاق خان در اوراق جدا گانه گفته ام ، که واضحاً معلوم می شود که این آشنائی را در اوراق قبل از نمبر 13 تذکار داده زیرا بعد از ورق 13 چنین چیزی وجود ندارد و در حالیکه در ورق 13 هر نوع ارتباط با خان محمد خان و عبدالرزاق خان را رد می کند که نشان می دهد که در آشنائی خود با آنها همان آشنائی قبلی را تأیید می کند ، نه توأمیت در اتهام اخیر را ، که باز هم این امر مؤجد هیچ محکومیتی نیست . اما در مورد اکرم پیلوت می گوید که محمد اکرم پیلوت را اخیراً در چند شب گذشته معرفی شدم . (این قسمت را آقای مهرین نیز عالمانه تحلیل کرده اند) . آنچه را ما مکرر تأکید می

کنیم ، آنست که تا این زمان از بازداشت شهید میوندوال 9 روز یا چیزی کم ، یک نیم هفته می گذرد ، اما این بیدارمرد دردمند ، شهادت کاذب اکرم پیلوت را چنین خنثی می کند که او را اخیراً در چند شب گذشته معرفی شده است . که هر که زبان فارسی می داند و هر افغانی را که در روی بازار بپرسید که ، «اخیراً در چند شب گذشته» ، چه معنی می دهد ، خواهد گفت دوسه شب گذشته و هیچ کسی یکی دو هفته قبل را چند شب گذشته نمی گوید ، بخصوص مرد سخن گوی و سخن دانی چون میوندوال ، که به صراحت می رساند که اکرم پیلوت را صرفاً در زندان در چند شب گذشته معرفی شده است ، بدین معنی ، شهادت او را با حضور در خانه خویش تردید و باطل می کند .

هرگاه صمد ازهر و همدستان ادعا می کنند که این شب همان مجلس موهوم در خانه میوندوال است ، که بعداً ما در اعتراف خونبار ، جواب ششم می بینیم ، که این اولین مجلسی است که در آن انتقادات راجع به رژیم صورت گرفت و اشخاص حاضر گفتند که به یک کودتا دست بزنیم . اینجا مشقت ستمگر بازو رویش سیاه می گردد که آیا کسی که خواهد یک رژیم خونین پنجه مستبد را باتمام اجیران داخلی استعمار و باحمایت تمام شبکه های استخباراتی شوروی ، سر نگون کند . به همین ساده گی ، چند شب قبل جمع می شوند و به مجرد جمع شدن ، اظهار می کنند که دست به کودتا بزنیم در همانجا ، دو جنرال متقاعد و بی لشکر ، فوراً از آمادگی قوای زمینی و هوایی حرف می زنند ؟.

اگر خان محمد خان ، چنین امکان را دارا بود ، باید محمد داود از وی کار می گرفت .

جواب ششم :

آنچه را در این جا باید به ازهر و همدستان حالی کرد آنست که باز هم میوندوال به هیچ اعترافی نمی پردازد و صرف به آنچه دیگران به اصطلاح اعتراف کرده اند از قول خودشان میگوید که اشخاص حاضر اظهار داشتند که دست به یک کودتا بزنیم . که دیده می شود که بدون داشتن یک سند و موجودیت حرکت مشهود و بدون کوچکترین مبنای عملی و اقدام فزینی در نزد رژیم که از دموکراسی قلابی حرف می زد یک جمله سبب محکومیت و مرگ می شود . آنهم می گوید اشخاص حاضر اظهار داشتند ، که نامی از اشخاص برده نمی شود زیرا ارتباط با افراد را قبلاً تردید کرده است . و باز هیچ اعترافی مبنی اظهار خودش وجود ندارد ، بلکه می گوید اشخاص حاضر اظهار داشتند .

جواب هفتم :

تحلیل این جواب در گفتار بالا مضمحل است .

خواننده گرامی ، هدف ما نشان دادن فقدان حقیقت و سرسام منطق و کذب شهود و بطلان اسناد در این جنایت ملی است ، ما مکلف به ثبوت بی گناهی شهید میوندوال نیستیم ، زیرا به آن یقین داریم ، مگر آنچه را میخواهیم مبرهن گردانیم ، این است

که نشان دهیم چسان دروغهای حقیری یافتند و چه یاهوهای گفتند، تا بریکی از نفرت انگیز ترین جنایات در تاریخ افغانستان صحنه بگذارند.

این ما و یا ملت افغانستان نیستیم ، که مکلف به ثبوت بی گناهی در رد اتهامات نا روا بر میوندوال و سایر فرزندان محبوب و مظلوم این ملت باشیم ، زیرا ما نمی دانیم که این جلادان گردن فراز استبداد و استعمار در پس دیوار های بلند دخمه های مخوف و در ظلت شب ، باچه قساوتی و چه شقاوتی بر پاک نهاد مردان تاختند و چسان دلیر مردی بیدار، با تنی بیمار را ، از پا انداختند و حال با بی آرمی تمام از ما سند ثبوت بی گناهی آنها را می طلبند . این بر آنهاست که به ملت افغانستان با اسناد محکم و معتبر ثابت کنند که فرزندان گران مایه این ملت را در معصومیت نه کشته اند .

با آنکه در خلع و سرنگونی این نابهکاران ، جز ثوابی مضمحل نبوده است ، و آن معصوم مردان با آنکه بادرجه شهادت از جهان رفته اند ، اما این ثواب ثبت دفتر شان نیست .

آنانی که در پیشگاه مردم مسئول و در دادگاه مردم مکلف به ارائه اسناد موثق و شهود بر حق هستند، کسانی اند که دست و دامن شان به خون ناحق رنگین است و آنها هستند که باید به اثبات برسانند که رژیم شان مشروع بوده ، و آنها هستند که ثابت کنند که اتهام شان حقیقت دارد و آنها هستند که باید تثبیت کنند که شیوه های کسب اعترافات شان ناروا نبوده است .

در حالیکه ما دیدیم که نه تنها یک ثبوت ارائه نکرده اند، بلکه باز هم بر اعمال ناروای خویش مفتخر اند و بر نابکاریهای مشهود تاریخی و ملی خویش هنوز می بالند .

هم وطن نهایت ارجمند ، سخن باقیست اما در اندیشه هستیم که حوصله شما سر رفته باشد ، وگرنه باید طومار استبداد و استعمار را بیشتر از آب کشید و درروشنی آفتاب گذاشت ، چه هنوز از حزبی ، که جز پرازیت اقتدار هیچ گاه حزب نبود ، و نخواهد بود ، نگفته ایم ، از مستبدی خود نگر و متنفر از ملت ، که صرف کشور را برای پرستش خویشتن میخواست و آنرا هم تخریب ساخت و به دیوار تاریخ کوبید، یادی نه کرده ایم ، از عمال اجیر و سر سپرده استعمار با آنکه بادر رفته است و درب را بسته است؛ اما اینها هنوز به پاسبانی بیدار، به زنجیر هایشان و فا دارند. روز، کرباس پوش برهنه پا اند ، و شب ، کفن کش بی سرو پا؛ اما داستان ها و اسناد واقعی باقی است .

